

نوشته  
حسینعلی ممتحن  
(دکتر در تاریخ)

## نهضت شعوبیه

# ونتایج سیاسی و اجتماعی آن

### صفاریان و شعوبیه

- ۲ -

یعقوب لیث مؤسس سلسله صفاریان با برادران خویش عمرو علی و طاهر در سیستان میان عیاران آنجا زندگی می‌کرد. پدرش لیث ظاهرا در دوره غلبه خوارج و ضعف حکام سیستان شغل رویگری را رها کرده شیوه عیاری پیش گرفته بود. عیاران طبقه‌ای سلحشور و هنگامه جو بودند که تشکیلات خاصی نظیر اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی داشتند و با تشکیلات اصناف در ارتباط بودند. عیاران اساسن کار خود را برآداب و رسوم جوانمردی نهاده بودند و غالباً از طریق راهزنانی زندگی می‌کردند و با وجود اشتغال به دزدی و فتنه‌جوئی، در حمایت از مظلومان و جلوگیری از استمکاران جدی و افر و کوششی بسیار داشتند. یعقوب که طبعی بلند و سخاوتی کم نظیر داشت و هر چه بdest می‌آورده با دوستان ویاران خویش می‌خورد، بهزودی در میان عیاران سیستان نفوذ فراوانی پیدا کرد، بطوریکه آنها اورا به ریاست خود برگزیدند و مقام سر عیاری یا سرهنگی بدودند و

نسبت بدو شرایط فرمانبرداری و جانسپاری بجای آوردند<sup>۱</sup>. در تاریخ ایران تأثیف پظر و شفسکی و سه تن دیگر درباره شخصیت یعقوب چنین آمده است: «مردی بود سختگیر، عبوس، بی حرف، بااراده و جنگجوئی بود دلیل و ساده، روی زمین خشک می خوابید و سپر را در پر چم پیچیده بزیر سر میگذاشت. غذاش نان خشک و پیاز بود که همیشه در ساق موزه جامی داد. ندرتاً امر میکرد که غذای گرم برایش بپزند و هیچگونه تفریحی نداشت. بیاری این خصایص واستعداد عجیبی که برای فرماندهی و جنگاوری داشت در میان سپاهیان مزدور خویش صاحب قدرت و نفوذ کلمه گشت و انتظامات آهنین را در میان لشکریان پرقرار و حفظ کرد.»<sup>۲</sup>

یعقوب بایاران خود نخست به خدمت صالح بن نصر امیر بست درآمد، صاحب تاریخ سیستان می نویسد: «....و کار صالح بن نصر به بست بزرگ شد به سلاح و سپاه و خزینه و مردان و همه قوت سپاه او را یعقوب بن لیث و عیاران سیستان بود و این اندرا ابتداء کار یعقوب بود.»<sup>۳</sup>

یعقوب پس از صالح به خدمت در هم بن نصر برادر او درآمد و چون در هم لیاقت اداره امور سیستان را نداشت و از طرفی می خواست یعقوب را از میان بردارد او پیشستی کرد و در هم را بگرفت و بر جایش نشست. یعقوب در سیستان قدرت زیادی پیدا کرد هر از دست محمد بن اوس عامل طاهریان بیرون آورد و ضمیمه متصرفات خود کرد و سپس بر کرمان و فارس استیلا یافت. به سال ۲۰۹ هجری نیشا بور مقر طاهریان را بگرفت و به حکومت آن خاندان در خراسان پایان داد. گویند محمد بن طاهر امیر خراسان شنید که یعقوب نزدیک دروازه نیشا بور رسیده است بوی پیغام داد که: «اگر بفرمان امیر المؤمنین آمدی عهد و پیمان عرضه کن تا ولایت بتوسیپارم و اگر

۱- تاریخ ایران - زرین گوب ص ۶۲۱

۲- تاریخ ایران در دوران باستان تا پایان سده هجدهم ج ۱ ص ۲۲۶

۳- تاریخ سیستان ص ۱۹۳

نه بازگرد.»<sup>۴</sup> وقتی فرستاده محمدپیغام اورا به یعقوب رسانید، یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت: عهد ولوای من اینست.<sup>۵</sup> و می خواست بدو بفهماند که امارت او بر سیستان امارت استیلاع است نه استکفاء واز اینرو نیازی به فرمان ولوای خلیفه عباسی ندارد.<sup>۶</sup> بهر حال یعقوب به نیشابور وارد شد و «مال طاهریان» برداشت و بسوی سیستان بازگشت و محمد بن طاهر را با هفتاد مرد بند آورد و محمد اندرا آن اعتقال بمندتا یعقوب را موفق به دیر العاقول هزیمت کرد و محمد بن طاهر خلاص یافت.<sup>۷</sup>

یعقوب به فارس لشکر کشید و محمد بن واصل حکمران آنجارا شکست داده بر خزان و اموال او دست یافت سپس به اهواز آمد، تا به بغداد لشکر کشد و اساس حکومت عباسیان را در هم پیچد. معتمد خلیفه عباسی خواست که با او گذاری امارت خراسان و طبرستان و گرگان و ری و فارس اورا از این تصمیم باز دارد، یعقوب از خیال خود منصرف نگردید و عازم بغداد شد. معتمد برادر خود طلحه ملقب به (موفق) را که مردی کار آمد و باشهمat بود برای مقابله یعقوب فرستاد. موفق از مدت‌ها پیش با یعقوب مکاتبه داشت و اورا با غدر و نیرنگ برای حمله به بغداد تشویق می‌کرد، یعقوب که می‌پنداشت موفق با او هم عهدست بگمان اینکه در بغداد لشکر مجهزی نیست که از معتمد دفاع کند، خاصه اینکه موفق برادر و سپهسالار خلیفه هم با او هم دست و هم پیمان شده است در کار تجهیز سپاه احتیاط‌های لازم را بجای نیاورد. او بادلاوری و بیباکی تمام به سپاه موفق حمله برد و آنرا منهزم ساخت. موفق در آخر برای تحریک حس مذهبی لشکریان و ایجاد نفاق میان سپاهیان یعقوب سر خود را بر هنگرد کرد.

۴- تاریخ گردیزی ص ۷ چاپ ۱۳۳۷

۵- همان مأخذ ص ۷

۶- تاریخ ایران، زرین کوب ص ۶۳۰

۷- تاریخ گردیزی ص ۸

و فریاد برآورد (من غلام هاشمی هستم) پسیاری از سپاهیان یعقوب، فریب این نیرنگ را خورده بعنوان اینکه جنگ با خلیفه جایز نیست به لشکر دشمن پیوستند. سرانجام یعقوب در محلی بنام (دیرالعاقول) شکست خورد و به گندیشاپور عقب نشست. او در صدد حمله مجدد به بغداد بود که مرگش فرا رسید و به سال ۲۶۵ ه. به مرض قولنج بمرد.<sup>۸</sup> برادرش عمرولیث که پیش از جنگ دیرالعاقول ظاهرا به خشم و نگرانی ازاو جدا شده و به خراسان رفت و بود نزد او بازگشت و در این بیماری شخصاً وی را خدمت و پرستاری کرد.<sup>۹</sup> علت شکست یعقوب، گذشته از نیرنگ و خدعاً موفق، فرار عده‌ای از سپاهیان او و پیوستن به نیروی بیگانه بود مخصوصاً که موفق آب شهری را که از دجله منشعب می‌شد و سبت نام داشت در میان دسته‌ای از سپاهیان یعقوب روان و بار و بنه آنان را طعمه آتش ساخت و کار بجایی کشید که شتران و سایر چهارپایان رمیده نظم اردو را بهمیزدند.<sup>۱۰</sup> یعقوب مردی ثابت قدم و پر حوصله و دلیر بود، در کارهای خویش با هیچکس مشورت نمی‌کرد و راز خود را با احدي در میان نمیگذاشت. در کارهایی که پیش می‌آمد خلوت میکرد و تنها به اندیشیدن می‌پرداخت.<sup>۱۱</sup> وقتی اورا ملامت می‌کردند که در این جنگ خطاهای کردی و در تعییه لشکر و طرز و راه حرکت و در انتخاب زمان و مکان جنگ اشتباه نمودی، جواب می‌داد که من گمان نمی‌کرم جنگی روی دهد. اگر می‌خواستم جنگ کنم شک نبود که فاتح می‌شدم لیکن به جنگ نیامده بودم و گمان می‌کرم کار به پیام

۸- روایت دیگری هم وجود دارد که یعقوب در حال بیماری با سپاهیانی که جمع آورده بود آهنگ بغداد کرد و چون سه منزل برفت قولنجهش بگرفت و حاشش به جایی رسید که دانست که ازان درد نزعد، برادر خویش عمرولیث را وليعهد کرد و گنج نامه‌ها بوى داد و بمرد. تاریخ نهضت‌های ملی ایران تالیف عبدالرحیم حقیقت ص ۶۰۲ نقل از سیاست نامه ص ۱۹  
۹- تاریخ سیستان ص ۲۳۰-۲۳۲

۱۰- مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۴۴۳ و تاریخ اسلام - فیاض ص ۲۴۳

۱۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۴۴

ونامه تمام می‌شود.<sup>۱۲</sup> معروفست هنگامی که او در بستر بیماری افتاده بود رسول خلیفه را که برای استمالت آمده بود، طلبید و به او گفت: «به خلیفه بگو اگر زنده ماندم میان من و تو شمشیر حاکم است، اگر غالب شدم آنچه مرا پسند آید همانرا بکار خواهم بست و اگر توفات شدی نان خشکیده و پیازغذای من میباشد.»<sup>۱۳</sup> یعقوب چون در سیستان مرکز داستانهای باستانی و نقطه‌ای دور از اقتدار عرب تولد یافته بود، به خلیفه و قوم عرب اعتمادی نداشت و همواره می‌گفت: «دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده‌اند نبینی که به ابوسلمه و بومسلم و آل برماک و سهل چه کردند؟ کسی مبادکه برایشان اعتماد کند.»<sup>۱۴</sup> یعقوب به درجه‌ای اعتماد بنفس داشت که وقتی که رئیس زنگیان (صاحب الزنج) به او پیشنهاد همراهی و معااضدت نمود، با کمال تحقیر آنرا رد کرده و این‌آیه را خواند «انی لا عبد ما— تعبدون ولا انتم تعبدون ما عبد»<sup>۱۵</sup> نولدکه Noeldeke آلمانی پنداشته است که علاقه به خلافت عباسیان و تعصب دینی و مذهبی، یعقوب را از همکاری با صاحب الزنج باز داشته است،<sup>۱۶</sup> ولی با خصوصیاتی که از یعقوب کردیم این تصور درست نیست. یعقوب عربی نمی‌دانست یا ظاهراً خود را از این زبان بیزار نشان می‌داد. بنابر روایت صاحب تاریخ سیستان، شاعری درباره فتوحات او قصیده‌ای بتازی خواند که مطلع‌ش اینست:

قداکرم الله اهل العصر والبلد      بملک یعقوب ذی الافصال والعدد

یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟»<sup>۱۷</sup>

۱۲- تاریخ ایران - زرین کوب نقل از وفیات ابن خلکان ج ۵ ص ۴۵۷-۴۵۸

۱۳- تاریخ ایران ، سایکس ج ۲ ص ۲۱ ترجمه فارسی

۱۴- الفخری ابن طقطقی ص ۲۱۳

۱۵- تاریخ ایران سایکس ج ۲ ص ۲۶

۱۶- تاریخ ایران - زرین کوب ص ۶۳۵

۱۷- تاریخ سیستان ص ۲۰۹

بدینجهت نویسنده‌گان و گویندگان، بزبان ملی توجه کردند و دبیر او محمد بن وصیف سیستانی به پارسی شعر گفت، نیز مؤلف تاریخ سیستان، عمار و محمد بن مخلد سکری را نام می‌برد که در دربار یعقوب به پارسی شعر سروده‌اند. دولتشاه سمرقندی در تذکره خود درباره جنبش ادبی عصر صفاریان و توجه یعقوب بدین امر شرحی می‌نویسد که خواه صحت داشته باشد یا نه، نمونه‌ای از علاقه سرشار مؤسس سلسله صفاریان به ترویج زبان و ادب پارسی است. او می‌نویسد :

«یعقوب بن لیث پسری داشت کوچک واورا بغايت دوست می‌داشت. روز عید آن‌کوکان باکوکان دیگر جوز می‌باخت امیر به سرکوی رسید و به تماشای فرزند ساعتی به‌ایستاد، فرزندش جوز بینداخت و هفت جوز به‌کوافتاد و یکی بیرون جست امیرزاده نامید شد پس از لمحه‌ای آن جوز نیز برسپیل رجع القهری بجانب کو غلطان شد. امیرزاده مسرور گشت واز غایت ابتهاج به‌زبانش گذشت: (غلطان غلطان همی‌رود تالب کو) امیریعقوب را این کلام به مذاق خوش‌آمد، ندما و وزرا را حاضر گردانید و گفت این شعر خوب هست و این از (چه) جنس شعر است. ابودلف عجلی وابن - الکعب به‌اتفاق به تحقیق مشغول شدند، این مصراج را نوعی از هزج یافتند، مصراج دیگر به تقطیع موافق آن براین مصراج افزودند و یک بیت دیگر برآن ضم کردند و دو بیتی نام کردند و بعدها دو بیتی را رباعی نامیدند.»<sup>۱۸</sup> نیز راجع به اهتمام یعقوب در ترویج زبان پارسی در مجله دانشکده چنین آمده است: «از جمله کارهایی که غالباً مورخان به یعقوب نسبت داده‌اند، ترجمة تاریخ ملوك عجم است به‌فارسی، بعضی از مورخان گویندکه تاریخ ملوك عجم که دانشور دهقان در عهد انسویروان جمع کرده بود در غارت کتابخانه یزدگرد شهریار پادشاه آخرساسانی نصیب لشکر اسلام شد و در موقع تقسیم

غنائم به اهل حبشه رسید، اهل حبشه آنرا به مملکت خود برد و ترجمه و منتشر کردند تا از حبشه به هندوستان انتقال یافته و یعقوب آن نسخه را به ابو منصور عبدالرزاق بن عبدالله فرخ<sup>۱۹</sup> که معتمد-الملک بود داد تا به فارسی ترجمه کنند و مردم از روی آن ترجمه استنساخها کرده آنرا در خراسان شایع کردند تا به سامانیان رسید.<sup>۲۰</sup>

### سامانیان و شعوبیه

دولت سامانی سومین دولت مقتدر ایرانی دوره اسلامی است که در مدت کوتاهی علاوه بر ماوراءالنهر، سیستان و خراسان را تا حدود ری مطیع خود ساخت. جد این سلسله موسوم به سامان خداه در عهد امویان در بلخ حکومت داشت و پراثر انقلابی که در سال ۱۱۶ ه. در آنجا روی داد به اسد بن عبدالله القسری حاکم بنی امیه در خراسان پناه برد، اسد او را در تحت حمایت خود گرفت و به امارت بلخ باز گردانید و از اینروی سامان خداه به اسد بن عبدالله محبتی و افر و ارادتی تمام پیدا کرد و بعد از مرگ اسد بیاد او، یکی از فرزندان خود را بنام او نامگذاری کرد. سامانیان مطیع دستگاه خلافت بغداد بودند و برخلاف صفاریان، اطاعت امر خلفا را واجب می‌دانستند و با مخالفان خلافت به جنگ می‌پرداختند. امیر اسماعیل بن احمد سامانی که مردی مدبر و شجاع بود در سال ۲۷۹ ه. بر تمام ماوراءالنهر استیلا یافت و از معتقد خلیفه عباسی منشور امارت گرفت. امیر اسماعیل به تحریک خلیفه عباسی به جنگ با عمر ولیث صفار که بر خلیفه طغیان کرده بود پرداخت و در نزدیکی

۱۹- بنایه گفته آقای باستانی پاریزی، ابو منصور عبدالرزاق هفتاد سال پس از مرگ یعقوب، حاکم خراسان بوده و نمی‌توانسته است در زمان یعقوب، معتمدالملک باشد ولی می‌توان احتمال داد که یعقوب در اندیشه خداینامه تاریخ باستانی ایران بوده و بعدها ابو منصور عبدالرزاق دنبال کار اورا گرفته است

۲۰- ر.ک. به کتاب یعقوب لیث صفار تألیف باستانی پاریزی ص ۱۳۷

۲۰-۴۰۷ سال اول مجله دانشکده ص ۶

بلخ اورا شکست داد. عمرولیث در این جنگ اسیر و به بغداد فرستاده شد و در زندان خلیفه درگذشت.

سامانیان چون از یک خاندان قدیم ایرانی بودند به ملیت خود علاقه فراوانی داشتند و بدین سبب بسیاری از رسوم و آداب قدیم ایرانی را که در خراسان و ماوراءالنهر باقیمانده بود حفظ کردند. توجه به زبان و ادب پارسی نیز از خدمات بر جسته سامانیان است و امرای سامانی علاقه‌شیدی به زبان فارسی و نظم و نثر آن داشته‌اند و شعر را گرامی می‌داشتند و نویسنده‌گان را به ترجمه کتابهای معتبری مانند تاریخ و تفسیر طبری و کلیله و دمنه ابن‌مفعع به نشر پارسی تشویق می‌کردند.

توجه سامانیان به زبان و ادب پارسی موجب شد که ادبیات با سرعت شگفت‌انگیزی رو به کمال رود شاعران و نویسنده‌گان بزرگی بوجود آیند و بنیاد ادب پارسی بنحوی نهاده شود که موجبات استقلال ادبی ایران به بهترین وجهی فراهم گردد. ۲۱

## شعبیت دیلمیان و زیاریان

### ۱- دیلمیان

طایفه گیل یا چیل با قوم دیلم دو تیره از ایرانیان آریائی نژادند که از زمانهای بسیار دراز در قسمت غربی ولایات ساحلی دریای خزر ساکن بوده و گاه استیلای خودرا در موقع قدرت و نفوذ تاماورای ارس و گرگان و قزوین می‌رسانیده‌اند. زمینهای کرانه دریای خزر را از نظر طبیعی به دو قسمت مشخص می‌توان تقسیم کرد. یک قسمت نواحی کوهستانی یعنی دره‌های سلسله البرز و دیگر قسمت میان دریا و کوه، قسمت اول را جغرافیدانان و مورخان قدیم **کوهستان یا چیل** و قسمت دوم را هامون یا سهل می‌خوانند. قوم گیل در هامون

۲۱- تاریخ ادبی ایران - ادوارد برون ج اول ص ۵۱۹ و تاریخ ادبیات در ایرن ذبیح‌الله صفا ج اول ص ۲۰۴

ودیلم در کوهستان ساکن بودند دیلمیان بواسطه زندگی در نواحی کوهستانی و مبارزه دائمی با مشکلات و موانع طبیعی، مردمانی جنگجو و دلیر و همیشه درحال تعرض و حمله به اینطرف و آنطرف بودند. امروز بر عکس قدیم مجموع کوهستان و هامون را (گیلان) می خوانند و دیلمان اکنون فقط نام یکی از شهرستانهای این سرزمین است. پس ازانقراض شاهنشاهی ساسانیان و استیلای عرب بر ایران، مردم ایالات ساحلی دریای خزر از برکت سلسله جبال البرز و سختی گذرگاههای آن تامدتها در جلو اعراب مهاجم مقاومت کردند و آنچه را که از تمدن و فرهنگ و رسوم و سنن و کیش باستانی ایران بجا مانده بود از فنا و نیستی حفظ کردند. قسمت مهم طبرستان و گرگان در حدود سال ۱۴۲ ه. به تغییر تازیان درآمد، لیکن بلاد دیلم زیر بار قوم بیگانه نرفت و تازیان در شمال قزوین و اول خاک طارم و قصبه کلار (کلاردشت امروز) متوقف ماندند.<sup>۲۲</sup> این نواحی را مسلمانان به اصطلاح معمول خود در آن زمانها (ثغر) می خوانند. و ثغر مرزی بوده است که بلاد مسلمانان را از بلاد کافران جدا می ساخته است.

دیلمیان هر وقت فرستی می یافتند از پشت این ثغور (جمع ثغر) به تازیان می تاختند و با کشتن و غارت و چپاول دارائی ایشان، آتش کیته وانتقام خود را تا اندازه‌ای فرمی نشاندند. خلفا و سرداران اسلام همیشه از دیلمیان وحشت داشتند و مردم را به جهاد و جنگ با ایشان تشویق و ترغیب می کردند. معروف است که علی بن ابیطالب (ع) هنگامی که عازم جنگ صفين بود به همراهان خود گفت: «هر که از آمدن به جنگ معاویه اکراه دارد و ظیفه خود را بگیرد و رهسپار نیلم شود و با اهالی آنجا به جنگ بپردازد». <sup>۲۳</sup> همچنین موقعی که مازیار بن قارن در طبرستان، در برایر خلفای عباسی به قیام

۲۲ - مقدمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی بر کتاب تاریخ گیلان تألیف عباس کدیور چاپ ۱۳۱۹ با اندکی تصرف

۲۳ - فتوح البلدان بلاذری ص ۲۲۲

پرداخت و مأمون اورا به بغداد خواست، در جواب خلیفه نوشت که: «من این ساعت به غزو دیالم مشغولم و لشکر برگرفت و به چالوس شد.»<sup>۲۴</sup> استخری می‌نویسد: «وقد کان الدیلم دارکفر یسبی من رقیقهم الی ایام الحسن بن زید فتوسطهم العلویه و اسلم بعضهم و بعضهم الی یومنا هذا کفار.»<sup>۲۵</sup> لفظ دیلم نزد اعراب، چند معنی دارد، از یک طرف به علت مصائبی که مسلمانان از دست ایشان دیده‌اند دیلم به معنی مطلق(دشمن) است چنانکه می‌گفتند: «هودیلم من الدیالمهای عدو من الاعداء.»<sup>۲۶</sup> گاه لغت دیلم مثل هندو و زنگی و رومی و صقلابی معنی غلام و خادم یافته است.<sup>۲۷</sup> بعضی از مورخان نسبت بوبیه ماهیگیر جد دیلمیان را به بهرام گور رسانیده‌اند،<sup>۲۸</sup> و بعضی اورا از فرزندان یزدگرد سوم پسر شهریار آخرین پادشاه ساسانی می‌دانند که به هنگام فتنه تازیان، ترک‌دیار خود کرده و به گیلان رفته و در آنجا سالهای متمامی سکونت گزیدند.<sup>۲۹</sup> بهرحال پس از بوبیه به نامهای علی، حسن و احمد بتدریج قدرت فراوانی یافتند و رقیب نیرومندی برای مرداویح (مرداویز) زیاری بشمار آمدند و چون مرداویح کشته شد اقتدار آنها توسعه یافت و علی برادر بزرگتر ملقب به (عمادالدوله) شهرها و بنادر فارس را متصرف شد و ساخلوی عرب را از شهر کازرون بیرون کرده و نیروی یاقوت عامل خلیفه عباسی را در شیراز هزیمت

۲۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۲۰۸

۲۵- مسالک الممالک استخری ص ۲۰۵ چاپ ۱۹۲۷ میلادی

۲۶- تاج‌العروس در ماده دیلم

۲۷- مقدمه مرحوم عباس اقبال بر کتاب تاریخ گیلان

۲۸- تاریخ طبرستان و رویان مرعشی ص ۱۲۴ و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی فروینی ص ۴۱۴

۲۹- تجارب السلف هندو شاه تجویانی ص ۲۱۴

داد و بر اموال و جواهرات یاقوت دست یافت. <sup>۳۰</sup> احمد فرزند دیگر بویه پس از تسخیر کرمان، اهواز را متصرف شد و آهنگ ب بغداد کرد و توزون سپهسالار خلیفه عباسی و سپس ابن شیرزاد جانشین توزون را شکست داد و به بغداد وارد شد (<sup>۳۴</sup> ه) و مقدرات المستکفى بالله خلیفه عباسی را بدست گرفت، خلیفه به او لقب (معزالدوله) و منصب امیرالامرائی داد. <sup>۳۱</sup> معزالدوله دستور داد که هر روز برای مخارج خلیفه ده هزار دینار به او پرداخت شود. وی در بغداد به ضرب سکه پرداخت و خزانی و ذخایر خلیفه را بتصرف درآورد. <sup>۳۲</sup> و چون المستکفى بالله در نهان مشغول توطئه بر ضد او بود، معزالدوله مستکفى را از خلافت خلع والمطیع بالله را بجای او منصوب کرد. <sup>۳۳</sup>

هندوشاه می نویسد: «ابوالفرج محمد بن علی سامری وزیر مستکفى بود، اما حکمی نداشت و وزارت او زود منقضی گشت. بعد از آن احوال خلافت مضطرب شد و رونقی نماند و بویهیان استیلاعکلی یافتند و وزیر از جانب خود مرتب میکردند و اعمال در تصرف ایشان بود و جهت اخراجات خلفاً چیزی مقرر گردانیدند.» <sup>۳۴</sup> و خواندمیر صاحب حبیب السیر اضافه میکند که:

۳۰ - سرپرسی سایکس می نویسد: «علی یک مرد خوش اقبالی بود، چه بعد از گرفتن فارس یک روز در کاخ شاهی شیراز بر تختخوابی دراز کشیده بود، ناگه چشمش بماری افتاد که سرش را از سوراخ بیرون کرده به اوخیره نگاه می کند. فوراً بنا و عمله طلبیده آن دیوار را داد خراب کردند و در نتیجه حجره ای در آنجا مکشوف و بدهش آمد که تمامی اموال و نقود یاقوت حکمران محروم و نماینده خلیفه در آن حجره جمع و ذخیره شده بود» تاریخ ایران ترجمه فارسی ج ۲ ص ۳۶ چاپ دوم.

۳۱ - تاریخ گزیده ص ۴۱۸

۳۲ - تجارب السلف ص ۲۲۲

۳۳ - حبیب السیر ج ۲ ص ۳۰۱

۳۴ - تجارب السلف ص ۲۲۲

«در ایام دولت معزالدوله و سایر ملوك دیالمه ، خلفاء عباسیه بغايت بي اعتبار بودند زيرا که معزالدوله متشبث به مذهب امامیه بود و میدانست که خلافت حق سادات صاحب سعادت است.»<sup>۳۵</sup> نيز ابوشجاع عضدالدوله پناه خسرو فرزند حسن (رکنالدوله) از اميران مقتدر آل بویه بود ، او بر شهر بغداد استيلا يافت و در آنجا به عمران و آبادی شهر و تعمیر و مرمت راهها و همچنین احداث بیمارستانی پرداخت (بیمارستان عضدی) و پزشکانی با حقوق و شهریه های مرتب تعیین کرد و داروخانه و سایر نیازمندیهای بیماران را کاملا فراهم ساخت ،<sup>۳۶</sup> و بر مشاهد شهدای کربلا و قبر امير المؤمنین علی (ع) گنبد و بارگاه ساخت.<sup>۳۷</sup> حمدالله مستوفی مینويسد: «عضدالدوله پس از مرگ پدر (۵۳۶) به بغداد رفت هرگز خلفاء هیچ پادشاهی را چنین تعظیم نکرده بودند که عضدالدوله را ، چنانکه در روز دخول او خلیفه به استقبال او رفت و بر لقب او (تاجالمه) افزود.»<sup>۳۸</sup> پس از عضدالدوله منصب اميرالامرائي به فرزند او صمصم الدوله و سپس به سایر اميران آل بویه اختصاص یافت و این مقام در این خاندان باقی بود ، تا اينکه در زمان ملك رحيم خسرو بن فيروز بن ابوکالنجر ، طغرل سلجوقی به بغداد آمد و به سلطنه ديلمييان خاتمه داد. در اينجا باید بگوئيم که دوره قدرت ديلمييان در میان ادوار تاریخ ایران بعداز اسلام جلوه و رونق خاصی دارد زيرا آنها توانستند که خلافت بغداد را به آخرین درجه ناتوانی و زبونی رسانide ، شاهنشاهی را در برابر خلافت و مذهب تشیع را در مقابل تشنن

۳۵- حبیب السیر ج ۲ ص ۳۰۳

۳۶- تاریخ ایران سایکس ج ۲ ص ۳۸ و ابناثیر ج ۲۳۴ و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبیعه ج اول ص ۳۱۴ .

۳۷- تاریخ ایران پیرنیا واقبال جزء دوم ص ۱۲۸

۳۸- تاریخ گزیده ص ۴۱۹

و آداب ایرانی را در ازای رسوم عربی برپای داشته و تقویت کنند. تا ظهور امیران دیلمی اغلب پادشاهان و امراء ایرانی نسبت به خلیفه عباسی اظهار اطاعت میکردند و بغداد ظاهراً تفوق سیاسی و دینی خود را محفوظ میداشت، چنانکه طاهریان و سامانیان سعی میکردند که با جلب نظر خلافت و گرفتن منشور و فرمانی از طرف خلیفه، حکومت خود را موجه و قانونی جلوه دهند. غلبه آل بویه بر خلافت بغداد نشان داد که خلافت جزئی از شاهنشاهی ایران محسوب میشود، زیرا امراء دیلمی چنانکه گفتیم خلفای زبون و درمانده عباسی را از تخت بزیر افکنیده دیگری را بجای آنها می نشانیدند.<sup>۳۹</sup>

### مشکوک احتماله مدرسه لیظیه لب

#### ۲- ذیاریان

از رادردان سرزمین طبرستان که توانستند با نهضت نظامی خود رسماً بر ضد خلفای عباسی قیام کنند فرزندان زیار گیلی بودند. مورخان نسب این خاندان را به آغش یا آرغش می‌رسانند که از طرف کیخسرو پادشاه گیلان بوده است.<sup>۴۰</sup> بعضی آغش را همان آرش تیرانداز معروف عصر داستانی ایران میدانند که نام پدرش را (وهادان) یا (فرهادان) ذکر کرده‌اند.<sup>۴۱</sup> مرداویج (مرداویز) و وشمگیر پسران زیار از آغاز جوانی در مبارزات خود در کوهستانهای شمالی ایران، علیه اعراب داد مردی دادند و از پای نشستند. مرداویج، نخست به خدمت اسوار (اسفار) پسر شیرویه دیلمی که در آن زمان قدرتی داشت درآمد و زمانی نگذشت که بر اسفار شورید و او را بکشت.<sup>۴۲</sup> (بعض مورخان کشته شدن

۳۹- مقدمه مرحوم رشید یاسمی بر تاریخ (دودمان بویه) تألیف علی نقی بهمنیار

۴۰- مجلل التواریخ والقصص تصحیح مرحوم بهار ص ۳۸۸

۴۱- تاریخ گزیده ص ۴۱۴

۴۲- مجلل التواریخ ص ۳۸۸

اسفار را بوسیله قرمطیان میدانند) .<sup>۴۳</sup> به حال از این پس کار مرداویح رونق گرفت ، او در صدد برآمد که دست عمال خلیفه را از شهرهای ایران کوتاه کند بدین جهت هرمن خواهرزاده خود را برای تسخیر همدان روانه کرد . در آن موقع عبدالله خلف از طرف خلیفه حکمران همدان بود و چون هرمن در این لشکر کشی گرفتار و کشته شد ، مرداویح شخصاً روی به همدان آورد ، عبدالله خلف تاب پایداری نیاورده فرار کرد . مرداویح بر همدان استیلا یافت و هارون بن غریب سردار المقتدر بالله را که برای قلع و قمع او آمده بود شکست داد . سپس به اصفهان لشکر کشید و مظفر بن یاقوت حاکم عرب را از آنجا مجبور به فرار کرد . مرداویح ، محمد فصیلی یکی از سرداران خود را از طریق جانکی و بهبهان روانه خوزستان کرد و شهر اهواز را به تصرف درآورد . در صدد بود که پس از برگزاری مراسم جشن باستانی سده در اصفهان ، که از دیرباز بواسطه تسلط عربان متروک مانده بود آهنگ بغداد کند و کاری را که بر اثر مرگ یعقوب لیث صفار نیمه تمام مانده بود بپیان رساند . او میخواست در مدائین تاجگذاری کند بهمین قصد به سرداران خود در خوزستان فرمانداد تا کاخ مدائین را آباد کنند و بوضع پیش برگردانند . مرداویح تاجی مرصع بسبک پادشاهان ساسانی بر سر می نهاد و بر تختی از طلا قرار میگرفت و مراسم دربار ساسانیان را جزء به جزء اجرا میکرد . پیوسته آرزو می نمود که روزی خلافت بغداد را واژگون کند و ایرانیان را از تسلط عربان رهائی دهد . این مسکویه مینویسد : «از میان امرای این دوره کسی که در اقامه رسوم اعیاد ایرانی مبالغه فراوان میکرد مرداویح زیار دیلمی بود .»<sup>۴۴</sup> مرداویح پس از انجام مراسم جشن سده به تحریک خلیفه عباسی بدست غلامان ترک خود در گرمابه بقتل رسید . قاتلان او به بغداد فرار کردند و در دربار

۴۳- حبیب السیر ج ۴ ص ۴۲۳

۴۴- تجارب الامم ج اول ص ۳۱۰-۳۱۱

المقتدر بالله خلیفه عباسی مقامی ارجمند یافتند . و شمگیر برادر مرداویج که جوانی بیباک بود نسبت به تازیان کینه عجیبی داشت . شمس‌المعالی قابوس بن شمگیر نیز از نظر ترویج و بسط ادب پارسی خدمتی بزرگ به فرهنگ این کشور کرد و کتاب (کمال‌البلاغه) او نشانه کمال اطلاع او بر ادب و حکمت است . او از بزرگداشت دانشمندان غفلت نمیکرد ، چنانکه خسروی سرخسی در دستگاه او مقامی رفیع یافت و ابوریحان بیرونی کتاب آثار الباقيه را در ۳۹۰ هجری بنام او تألیف کرد . <sup>۴۰</sup> همچنین نواحه قابوس بنام کاووس بن اسکندر معروف به (عنصر‌المعالی) مردی ادیب و دانشمند بود و کتاب (قابوس نامه) او از مهمترین کتابهای پارسی و نشانه احاطه این مرد خردمند بر فنون و علوم مختلف است .

## ۲- نتایج اجتماعی

### پیوستگی شعوبیه با شیعه و خوارج و معتزله

#### ۱- پیوستگی با شیعه

مذهب تشیع یگانه آشیانه شعوبیان بود و آنرا مانند پرده‌ای می‌دانستند که برای فرار از نسبت العاد و کفر در پشت آن پنهان شده‌کار خود را انجام میدادند . علت اینکه شعوبیه‌گاهی خود را به شیعه منسوب میکردند این بودکه فرق شیعه غالباً بنی‌امیه و بعضی از عربان را که رفتار زشتی باآل علی در واقعه کربلا کردند دشمن می‌داشتند و چون شعوبیان در این جهت همنگ شیعیان بودند خود را به مذهب تشیع می‌بستند . از سوی دیگر جانشینان خلفای راشدین (بنی‌امیه و آل مروان) با اقوام غیر‌عرب به نظر بندگی و بسردگی می‌نگریستند و ایرانیان که به اصالت‌گوهر و علو نسب و عزت نفس ممتاز بودند، این اجحاف را روا نمیداشتند و تعلیمات آل علی (ع)

<sup>۴۵</sup>- تاریخ ادبی ایران تألیف برون ترجمه علی‌پاشا صالح ج اول ص ۶۸۱  
چاپ دوم

که بر مبنای عدالت و تساوی و برابری و حقیقت خواهی بنیان داشت باطیع ایشان سازگارتر بود. <sup>۴۶</sup> مقریزی مینویسد:

«دشمنی بعضی از مردم با اسلام ناشی از این بوده که ایرانیان ممالک بسیار وسیع و عظمت تاریخی نسبت به سایر ملل داشتند ز بردهست و توانا و فرماننفرما بودند بطوریکه خود را آقا و آزاد و سایرین را زیردهست می خواندند . چون دچار بلا شده و دولت آنها بدست اعراب که حقیر ترین ملل در نظر ایرانیان بودند از بین رفت این مصیبت را برای خود بسی سخت و ناگوار دانستند و بر ضد اسلام کوشیدند، بعد حیله و نیرنگ بکار برد شیعیان را بخود نزدیک کردند و از ظلمی که نسبت به آل علی (ع) شده بود بسی تنفر نموده با آنها همدرد شدند تا اینکه آنان را از راه بیرون برده گمراهنمودند.»<sup>۴۷</sup>

در اینجا باید بگوئیم که گفته مقریزی درباره حیله و نیرنگ ایرانیان نسبت به شیعیان درست نیست زیرا ایرانیان از دیر باز به علی (ع) وآل او ارادت فراوان داشتند و سبب همانطور که گفتیم تعلیمات این مرد راستین بود که براساس عدالت و مساوات و برابری استوار بود و میان سید قرشی و سیاه جبshi تفاوتی قائل نبود مخصوصاً که به نقل مورخان اسلامی سید سجاد امام زین العابدین (ع) از طرف مادر منسوب به خاندان کسری و شاهنشاهان ایران بود. چنانکه فرزدق شاعر مشهور عرب آنجا که آن حضرت را مدح میکند بدین نکته اشاره می نماید و میگوید :

و ان غلام بین کسری و هاشم لاکرم من نیطت عليه التمائم <sup>۴۸</sup>  
دزی Dozy می نویسد: «علت علاقه ایرانیان به مذهب شیعه ناشی از اینستکه آنان همیشه شاه دوست بوده و پادشاهی را در خانواده

۴۶- طبرسی و مجمع البیان تألیف آقای کریمان ج اول ص ۹۳ چاپ دانشگاه تهران

۴۷- ضحی الاسلام ج اول ص ۲۷۷ نقل از خطوط المقریزیه .

۴۸- مجموعه مقالات مرحوم عباس اقبال آشتیانی به کوشش آقای دبیر سیاقی ص ۱۲۷ چاپ ۱۳۵۰ .

سلطنت منحصر بهارث میدانستند. انتخاب خلیفه از نظر آنها عملی نبود و چون پیغمبر (ص) وفات یافت واژایشان فرزندی نمانده بود معتقد بودند که جانشینی وارث ایشان باید به پسر عمش علی بن ابیطالب (ع) برسد. از اینروی ابویکر و عمر و عثمان را غاصب حق علی میدانند. ایرانیان همیشه به پادشاه خود علاقه داشتند و اوامر اورا به منزله اولمرخدا میدانستند و چون همان عقیده را در باره علی و اولاد او داشتند بدین جهت میگفتند اطاعت امام مانند اطاعت خداوند است».<sup>۴۹</sup>

در اینجا هم اضافه میکنیم که بعقیده شیعیان ، پیغمبر (ص) در زمان حیات خود در ناحیه غدیرخم علی (ع) را از نظر مزایای اخلاقی و معنوی و اولویت هائی که داشت به جانشینی خود تعیین فرمود و چون امامت مفضول با وجود افضل شایسته نیست بدین جهت جانشین به حق و شایسته پیغمبر(ص) علی بن ابیطالب است و دیگران که این حق را از او گرفته اند غاصب بشمار می آیند.

## ۲- پیوستگی با خوارج

خوارج گروهی بودند که در صفين به حمایت از علی (ع) و برضد معاویه جنگیدند. و چون موضوع خلافت به حکمیت کشید و ابوموسی اشعری نماینده علی (ع) دچار اغفال و خدوع و نیرنگ عمو و عاص نماینده معاویه گردید وامر حکمیت به زیان علی (ع) منجر شد، بر ضد اقام کردند و گفتند لاحکم الا الله یعنی حاکم میان مسلمانان فقط خداوند است و بشر کوچکتر از آنست که به این مهم اقدام کند و به داوری پردازد. این دسته چون دریکی از دهات کوفه بنام حروراء اجتماع کردند و با انتصاب عبدالله الراسبی به خلافت از بیعت علی علی (ع) خارج شدند آنانرا خوارج یا حروریه خوانند. خوارج دست به قتل و آزار مسلمانان گذاشتند و فتنه بزرگی برپا کردند

49— Dozy : Essai sur l'histoire Islamisme, trad. Chauvin Paris 1879 .

علی (ع) با اینکه عازم جنگ جدیدی با معاویه بود دفع خوارج را لازم‌تر دید و در محل نهروان عده زیادی از ایشان را به قتل رسانید. خوارج دست از عقاید تن خود برنداشتند و گروهی از آنها سالم‌هادر نواحی اسلامی، مخصوصاً در سواحل خلیج فارس و دریای عمان و حدود شرقی افریقا دولت معتبری تشکیل دادند.

حمزه فرزند آذرک معروف به حمزه خارجی در عصر هارون الرشید در نواحی شرقی ایران (سیستان و خراسان و قمستان) به تأسیس دولتی پرداخت و برای خود لقب امیر المؤمنین اختیار کرد. حمزه که نسبت خود را به زو طهماسب می‌رسانید در روزگار امارت علی بن عیسی بن ماهان بسبب زور گوئیها و تعدیاتی که از عمال او دید سر پشورش آورد و خوارج سیستان همه با او بیعت کردند. وی باعیلی بن عیسی جنگهای خونین کرد که حدود بیست سال دوام داشت. هارون که از نالایقی و ستمکاری علی بن عیسی آگاه شد اورا عزل کرد و خود برای دفع حمزه عازم خراسان گردید ولی در همین سفر درگذشت. حمزه بهمان قدرت سابق باقی ماند و با طاهریان که تازه روی کار آمده و خراسان و سیستان را تحت حکومت خود داشتند به جنگ پرداخت. این جنگها تا سال ۲۱۳ ه. که حمزه وفات یافت ادامه داشت. ۰۰ دیگر از رهبران معروف خوارج سیستان، عمار خارجی است که در سال ۲۵۱ ه. در جنگی که بایعقوب لیث صفار کرد به قتل رسید.

umar نزدیک به هیجده سال بامخالفان خود در زد و خورد بود و با مرگ او خوارج سیستان از اعتبار و شوکت نخستین افتادند.<sup>۵۰</sup> خوارج عقیده داشتنده هر کس می‌تواند به مقام امامت برگزیده شود چه عرب قرشی باشد و چه سیاه حبشه و در این مورد فرقی بیان مولی و سید نیست فقط امام باید عادل باشد و همینکه از طریق صواب و عدل منحرف شد قتل او واجب است.<sup>۵۱</sup> به عقیده خوارج زمین

۵۰ - برای اطلاع بیشتر به قسمت (منضمات) مقاله مراجعه شود.

۵۱ - تاریخ ایران عباس اقبال جزء دوم ص ۱۱۰ و ۱۹۲.

۵۲ - همان مأخذ ص ۶۸.

باید ملک جامعه اسلامی باشد و همه کسانی که اسلام آورده‌اند بدون توجه به نژاد آنها از پرداخت مالیات معاف باشد و مسلمانان باید بیشتر از راه غنائم جنگی و جزیه و خراج زندگی کنند.

### ۳- پیوستگی با معتزله

علی بن حسین مسعودی می‌نویسد: « گروهی از علمای علم کلام که (ضرار بن عمرو) و (ثامنة بن اشرس) و (عمرو بن عثمان جاحظ) از آنها هستند چنین ادعا کرده‌اند که نبط،<sup>۳</sup> از عرب بهتر و برتر هستند و این سه تن از بزرگان معتزله بشمار می‌آیند. »<sup>۴</sup> احمد امین در این مورد گفتۀ مسعودی را رد می‌کند و چنین می‌گوید: « بعقیدۀ من مسعودی و همچنین گلدزیهر Goldziher که از نظر مسعودی پیروی کرده اشتباه نموده‌اند و مقصود ضرار و اتباع او از معتزله این بوده که از خوارج پیش افتاده نه فقط به این اکتفا کنند که خلیفه تنها از قریش نباشد بلکه هر مسلمانی می‌تواند خلیفه شود و لوانکه از نبط باشد یا آنکه از نبط باشد بهتر از عرب است، زیرا چنانکه ستم‌کند می‌توان به آسانی اورا خلع کرد. »<sup>۵</sup> بهر حال معتزله را نمی‌توان عموماً داخل فرقۀ شعوبیه شمرده‌هر چند که بعضی از معتزلیها شعوبی هم بودند، چنانکه عمرو بن عثمان

۵۳- مورخان اسلامی آرامیها را منسوب به ارم بن سام بن نوح میدانند و نبطیها را نیز از این قوم می‌دانند چنانکه طبری مورخ مشهور اسلامی می‌نویسد: قیل لسا یونی ارمان فهم النبط طبری ج اول ص ۱۰۵ چاپ لیدن سال ۱۸۸۵ میلادی مرحوم بهار در سبک‌شناسی (ج ۱ ص ۲۸) می‌نویسد: نبط و نبطی مردمی بودند از بقایای آرامیان که بعدها با عرب مختلط شدند. دولتی داشته‌اند در طور سینا و مرکز آن موسوم بوده است به (پترا) و مدتی در سوریه نیز حکومت کرده‌اند و در سنۀ ۱۰۶ دولت مزبور بدست رومیان منقرض گردید و بعد از اسلام جماعت کثیری از نبطیان در عراق می‌زیستند و زبان آنها آرامی یا سریانی بود..»

۵۴- ضحی‌الاسلام ج اول ص ۶۲ نقل از مروج الذهب.

۵۵- همان مأخذ ج اول ص ۶۲.

جاحظ<sup>۵۶</sup> را نمیتوان شعوبی شمرد زیرا هرچند که او بنا به گفته مسعودی به خلافت عناصر غیر عرب معتقد است با وجود این درکتاب (البيان والتبيين) به شعوبیان تاخته و عقاید آنها را دور از خود دانسته است. ضمناً همین شخص رساله‌ای در مناقب و فضائل موالی تألیف کرده و بنا به عقیده خودش منظور از این تألیف ایجاد اتحاد و الفت میان افراد لشکر معتقد عباسی بود، که از ترکها و سایر قبایل مختلف دیگر تشکیل یافته بود، بدون اینکه نسبت به شعوبیه اظهار نظر موافقی کرده باشد. در حقیقت جاحظ عقیده دیگران را اعم از مذاх و ذم درکتاب البيان والتبيين بیان داشته تا بدینوسیله توانائی خود را در انشاء و ادب عرب نشان دهد و بگویند که او دو موضوع متناقض را (رد شعوبیه و مناقب موالی) خوب وصف کرده است.<sup>۵۷</sup>

### پیوستگی شعوبیه با زندقه

پیش از اینکه درباره ارتباط شعوبیه با زندقه بحث کنیم بی‌مناسبت نیست که زندیق و زندقه را توصیف کرده به بینیم آیا زندقه مذهب و آئین مخصوصی بوده است یا نه؟ عقاید و آرای محققان و نویسنده‌گان کتابهای لفت و تراجم احوال درباره لفظ (زندیق و زندقه) به اندازه‌ای مغایر یکدیگر است که بزحمت میتوان مفهوم این لفظ را بطور قاطع و متقن بیان کرد. ابن‌النديم درکتاب

۵۶- جاحظ از ادباء و نویسنده‌گان معروف قرن سوم هجری است، او عمر طولانی داشته و بیش از ۹۰ سال زندگی کرده و معاصر با چند تن از خلفای عباسی بوده است. در روزگار هارون الرشید به حد جوانی رسید و پس از مرگ هارون کشمکش میان امین و مأمون را دید، بهنگام تسلط معتزلیها در عصر مأمون بعد کمال رسید. به فلسفه و علوم توجه کرد و از عقاید معتزلیها جانبداری نمود و بسال ۲۵۵ هجری درگذشت. دارای مؤلفات بسیاری در موضوعات گوناگون است که از جمله آنها البيان والتبيين، کتاب الحیوان، کتاب الاعتزاز، کتاب خلق القرآن، کتاب العرب والموالی، المحاسن والاصداق، رساله‌ای فضائل- الاتراك، والبخلاء والتاج است.

۵۷- مجله مهر سال سوم ص ۲۶۰ دنباله مقالات استاد جلال الدین همانی.

الفهرست لفظ زندیق را به پیروان مانی اخلاق میکند و عده‌ای را بنام زندیق معرفی می‌نماید.<sup>۵۸</sup>

گابریلی Gabrieli استاد دانشگاه رم در مقاله‌ای که زیر عنوان: (زندقه در قرون اول خلافت عباسی) نگاشته چنین میگوید: «عده‌ای از کسانی که ابن‌النديم در الفهرست به عنوان زندیق یاد کرده واقعاً زندیق نبودند و عده‌ای دیگری از زنادقه واقعی در فهرست ابن‌النديم وارد نشده‌اند، چنانکه ابن‌النديم (جعد بن درهم) را زندیق معرفی میکند که در کوفه بdstور هشام اموی و بدست خالد قسری کشته شد، درحالیکه در عقاید جعد چیزی از ثنویت دیده نمی‌شود. باید گفت زندقه در قرن اول عباسی بوجود آمد و نفوذ خاندانهای ایرانی در دربار خلافت و باظمهور افرادی مانند ابان لاحقی و ابن مفعع رونق و رواجی پیداگرد، چنانکه (تندق) دلیل روشنفکری بود.»<sup>۵۹</sup>

لوئی گاردن Louis Gardet درباره زندقه می‌نویسد:

«علوم نیست مقصود از این کلمه صریحاً چیست؟ گاهی زیدیها مخالفان اسماعیلی خود را زندیق می‌خوانند و نیز کسانی چون سفیان ثوری و حسین بن منصور حلاج را زندیق نامیده‌اند، ولی از طرف دیگر ثنویت مبتنى بر عقاید مزادائی و مانوی هم به عنوان زندقه خوانده شده است.»<sup>۶۰</sup> لوئی گاردن سپس اضافه می‌کند: «اگر چه زندقه به معنی ثنویت با سیاست شدیدی که مهدی عباسی در پیش گرفت تقریباً برآفتاب و لیکن العاد یعنی زندقه به معنی عام هنوز بر جا بود.» خیاط معتزلی در

۵۸- الظاهر من عبارات ابن‌النديم ان الزنادقه كله تطلق على اصحاب مانی و معتقد مذهبة . . . . فجر الاسلام ص ۱۰۷ چاپ هفتم.

۵۹- کتاب بنیاد حکومت اسلامی L'eLaboration de l'Islam و مجله راهنمای کتاب سال پنجم خرداد ماه ۱۳۴۱.

۶۰- مجله راهنمای کتاب سال پنجم.

کتاب الانتصار به نقل از ابن‌الراوندی ،<sup>۶۱</sup> زندقه را دینی شبیه یهود و نصاری و مجوس می‌داند و می‌گوید : «ثمامه ادعا می‌کند که یهود و نصاری و مجوس و زندیقان و دهريان همه فانی و خاک می‌شوند واز بهشت محروم خواهند شد .»<sup>۶۲</sup> ابن قتیبه دینوری در کتاب (المعارف) زندقه را کیشی از کیش‌های ایرانیان قدیم می‌داند و می‌نویسد : «در دورهٔ جاهلی قریش زندیق شدند و این کیش را از مردم حیره که زیر سلطهٔ ایرانیان بودند اقتیاس کرده بودند .»<sup>۶۳</sup> جوهی در کتاب صحاح‌اللغه می‌نویسد : «الزنديق من الشنوية و هو مغرب والجمع الزنادقه وقد تزندق والاسم الزندة» يعني زندیق کسی است که بوجود دو خدا قائل است این کلمه مغرب است و جمع آن زنادقه می‌باشد و فعل آن (تزندق) و اسم آن زندقه است .

ابن منظور بعدادی مؤلف (لسان‌العرب) زندیق را دهری می‌داند و می‌نویسد . «زنديق قائل به جاویدی روزگار است و مغرب (زندرگ) می‌باشد . محمود شکری‌اللوysi در کتاب (بلغه – الارب فی احوال‌العرب) به نقل از ابن‌کمال روایت می‌کند که پیرو مزدک را زندیق می‌گویند زیرا مزدک‌کتاب زند را نگاشته و پیروان زند را زندیق می‌خوانند . این گفته اشتباه است زیرا لفظ (زند) در زبان اوستائی به معنی ساده کردن و تفسیر الفاظ مشکل است و این واژه از (ازنتی Azanti ) که به معنی شرح و بیان است مشتق شده وزند یا تفسیر ، در زمان هخامنشیان وجود داشته و این تفسیر در حمله اسکندر به ایران دچار سرنوشت اوستا شد .<sup>۶۴</sup>

۶۱- ابن راوندی از دانشمندان اسلامی نخست معتزلی و سپس شیعی شد آنگاه به الحاد گرایید و کتابی در رد اسلام نگاشت ، فصولی از کتاب (فضیحه‌المعترزله) او در کتاب (الانتصار) ابوعلی‌بعیین بن غالب معروف به (خیاط) نقل شده است (مجله راهنمای کتاب شماره سوم سال پنجم) .

۶۲- فجر‌الاسلام ، احمد امین ص ۱۰۷ چاپ هفتم نقل از کتاب (الانتصار) همان کتاب ص ۱۰۷ .

۶۴- تاریخ ادبیات تألیف استاد همانی ص ۱۰۱ چاپ دوم .

برطبق روایات دینی بلاش اول (۵۱-۷۸م) و به قولی بلاش سوم دستور داد تفسیر اوستا را به زبان پهلوی اشکانی تمییه کنند. در عصر ساسانیان زند اشکانی به زبان پهلوی ساسانی درآمد و خسرو پرویز به داناترین موبدان دستور داد تا تفسیر بر اوستا بنویسد.<sup>۶۵</sup> ظاهراً اشتباه ابن کمال که آلوسی از او نقل کرده از اینجا ناشی شده است که محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی در کتاب (مفاتیح العلوم ص ۲۵ چاپ اول) زند را تفسیر اوستامیداند و آنرا کتاب مزدک می‌خواند. چنانکه می‌نویسد: «مزدک هوالدی ظهر فی ایام قباد و کان موبدان موبذ ای قاضی القضاة للمجوس و اظهر کتاباً سماه زندوزعم ان فيه تأویل الأیستا.» ابوالعلاء معربی در کتاب (رسالة الفرقان) می‌نویسد: «زندیق کسی است که دهری می‌باشد و قائل به پیغمبر و کتاب آسمانی نیست»<sup>۶۶</sup>. جاحظ بصری زندیق را به چهار معنی توصیف می‌کند:

- ۱- رسوانی و باده‌گساری و فسق وزبان درازی بدین و آئین اگر چه گوینده مقصودی غیر از مزاح نداشته باشد.
- ۲- اعتقاد به کیش مجوس مخصوصاً آئین مانی با تظاهر به اسلام مانند اتهام افشین و بشار و حماد و ابن‌مقفع.
- ۳- بقا بر دیانت پارسی و خصوصاً کیش‌مانی بدون اعتقاد و تظاهر به اسلام.

۴- اشخاصی که به هیچ دین و آئینی عقیده نداشتند ولی غالباً پیروان مانی که باطنًا در کیش مانی بوده و احیاناً تظاهر به مسلمانی می‌کردند در عدد آنان شمرده می‌شدند، نیز کسانی که بیدین یا کافر مطلق یا ملحد و دهری و قائل به مباح بودن همه چیز بودند مشمول همین لفظ شده بودند.<sup>۶۷</sup>

از مجموع گفته‌های محققان و راویان چنین بر می‌آید که زندیق

۶۵- ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن ص ۳۴۹.

۶۶- فجر الاسلام ص ۱۰۹.

۶۷- رسائل الجاحظ ص ۱۷.

بیشتر به پیروان مانی اطلاق می‌شد ولی بعدها این کلمه به اندازه‌ای توسعه پیدا کردکه هر کس برخلاف ادب و متنات رفتار می‌کرد، یا خلافی مرتكب می‌شد اورا متهم به زندقه می‌گردند مثلاً شاعری که در شعر خود هزل می‌گفت و یا شخصی که با ده گساری می‌گردید یا مرتكب فسق می‌گردید زندیق خوانده می‌شد و بواسطه نفرتی که به زندیقان داشتند هر کس به راست یاد روغ بدان متهم می‌شد. برای تایید این مطلب نظریه پروفسور بوان Bevan را درباره معنی لفظ زندیق که ظاهرآ جامعتر از سایر گفته‌ها و نظریه‌های است و بروون هم در تاریخ ادبیات ایران نقل کرده است در اینجا می‌آوریم. بوان می‌نویسد: «ابن ندیم و ابوریحان بیرونی گفته‌اند لفظ سماعون (به تشدید میم) به طبقات پائین مانویان اطلاق می‌شده است و طبقات پائین کسانی بوده‌اند که جمیع فرائض مریوط به فقر و عزوبت و ریاست را که دستور دین مانی است نمی‌خواستند عهده‌دار شوند و بر قدیسین و زهاد فرض بوده است نمی‌خواستند عهده‌دار شوند حرص و شهوت را براندازند، بهتر که دنیا پردازند، پرهیز کار باشند، پیوسته روزه بگیرند و حتی المقدور صدقه بدند و این طبقه را صدیقین (به تشدید ثانی) می‌خوانندن.

صدقیق لفظ عربی است و اصل آرامی این لفظ محتملاً صدیقای (به فتح اول و تشدید ثانی) بوده است که در فارسی زندیک شده است کما اینکه سبت رادر فارسی شنباذ (ودر فارسی امروز شنبه) و کلمه سانسکریت سده‌هایته Siddhanta را سند هند گویند. طبق این نظر زندیک صرف‌ایک لفظ آرامی است که بصورت فارسی در آمده است و این لفظ به آن دسته‌ای اصحاب مانی که کاملاً در سلک مانوی پذیرفته شده بودند اطلاق می‌شده است. در اصل منحصر ا پیروان این فرقه رازندیک یا زندیق می‌گفتند و بعد مفهوم و سیعتری پیدا کرد و کسانی که گمراه می‌شدند و به کفر والحاد و عقايد سخیف می‌گراییدند عموماً بدین اسم خوانده شدند. ۶۸

۶۸ - تاریخ ادبیات ایران بروون، ترجمه علی پاشا صالح ج اول صفحات ۲۳۵-۲۳۶ چاپ دوم.

پروفسور برون اضافه می‌کند: « بواس نظر جالب توجهی می‌آورد و می‌گوید لفت‌آلمانی Ketzer که به معنای زندیق است مشتق از لفت یونانی است که به معنای پاک آمده است ». <sup>۶۹</sup>

استعمال لفظ زندیق در زمان اموی کم بود ولی به روزگار عباسیان شیوع کامل یافت تا کار بجائی کشید که مهدی خلیفه عباسی شخصی را برای رسیدگی بکار زنادقه برگزید و اورا (**صاحب الزندقه**) خواند.

اعراب که از ایرانیان شعوبی دل پرخونی داشتند و برای گرفتن انتقام از آنان به روسیله متولی شدند، پیروان شعوبیه را زندیق خواندند و بسیاری از بزرگان و سران این فرقه را با این اتهام از میان برداشتند. چنانکه بنابه گفته ابوالفرج اصفهانی در کتاب (الاغانی) بشار بن برد بدستور مهدی خلیفه عباسی بجرائم ستایش آتش و تکریم دین مجوس در بصره به چوب بسته شد و آنقدر به او زدند تا براثر آن از میان برفت.<sup>۷۰</sup> افشین سردار بزرگ معتقد عباسی بهمین تهمت کشته شد و ابوالعتاهیه مرد متدين و پارسای ایرانی نژاد بواسطه اینکه نامی از دوزخ و بهشت نیاورده بود به زندقه متهم شد چنانکه ابوالفرج می‌نویسد:

(انه زندیق لانه یذکر الموت ولا یذکر الجنة والنار) <sup>۷۱</sup>

نیز ابونواس را بیدین وزندیق خواندند وابن مقفع ادیب و دانشمند بزرگ ایرانی به اتهام زندقه کشته شد. جهشیاری مینویسد: « چون سفیان بن معاویه به سبب عداوتی شخصی که با ابن-مقفع داشت شروع به قتل او نمود به او گفت: به خدا ای زاده زندیق تورا در دنیا پیش از آخرت به آتش خواهم افکند) مردم این گفته را همه جا نقل کرده زندقه اورا اشاعه دادند. »<sup>۷۲</sup> نیز اعراب ابومسلم خراسانی سردار رشید و میهن پرست را در ردیف زنادقه بشمار آوردند، چنانکه ابوالعلاء معمری می‌نویسد:

۷۰- اغانی ج ۳ ص ۵۷.

۷۱- همان مأخذ ج ۳ ص ۱۴۲.

۷۲- ضحی الاسلام ج اول ص ۱۶۱ نقل از تاریخ وزرای جهشیاری.

«ولید بن یزید خلیفه اموی، دعبدل شاعر، ابونواس، صالح بن-عبدالقدوس، ابومسلم خراسانی موسس دولت عباسی، باپک، افشین، حلاج صوفی وغیره از زنادقه بشمار می‌روند.<sup>۷۳</sup> » احمد امین در بارهٔ شیوع زندقه و ارتباط آن با شعوبیه مینویسد: «در آن عصر شیوع زندقه یکی از مقتضیات روزگار بود، زیرا گروهی بدین و آئین مجوس معتقد بودند که پدران و نیاکان آنان بدان کیش متدين بوده و عادات و رسوم خود را برای فرزندان بهارث گذاشتند. زادگان عجم! چون دیدند که در اسلام مقامات ارجمند و مناصب مهم بسیار است و نیل آن بدون قبول آن دین میسر نمی‌شود، ناگزیر اسلام را ظاهراً پذیرفتند و در باطن بدین خود باقی ماندند و هرگاه بهم-کیشان خود می‌رسیدند همان آئین دیرین را اظہار می‌کردند و هر وقت می‌توانستند به اسلام و عرب دشمنی می‌کردند و آنان (هم-کیشان) را به شعوبیه دعوت می‌کردند.<sup>۷۴</sup>

این گفته احمد امین درست نیست زیرا ایرانیان کیش اسلام را نه بصورت ظاهر بلکه با ایمان و اعتقاد کامل قبول کردند و اساس این دین را که مبتنی بر تساوی و برابری افراد بایکدیگر بود از جان و دل پذیرفتند و فضیلتی برای این کیش نسبت به سایر ادیان قائل شدند. بعدها که از خلفای بنی امیه و بنی عباس رفتار واعمالی بر خلاف موازین شرع مقدس دیدند در تغیریب بنیاد حکومت خلفاً (نه‌دین اسلام) کوشیدند، و برای رهائی از تسلط عربان به انواع قیامها و نهضتها پرداختند. این نکته را باید تذکر دهیم که معتزله و خوارج و دیگر فرقه‌ها اگرچه از نظر فرقه‌بندی و تحزب با شعوبیه جدا بودند لیکن در تمام این گروه‌ها دست شعوبیه در کار بود و عقیده ضد عرب که در این فرقه‌ها بوجود آمد غالباً در اثر تبلیغات شعوبیه بود. بعلاوه بعض شعوبیه خود داخل فرق خوارج و معتزله و شیعه و سنی وغیره بودند و در هر فرقه‌ای که داخل می‌شدند، به راههای

-۷۳- همان مأخذ ص ۱۶۱.

-۷۴- ضحی‌الاسلام ج اول ص ۱۶۲.

مختلف مشغول تبلیغات و نشر دعوت می‌شدند و از این رهگذر آثار نمایانی از خود باقی گذاشتند. <sup>۷۰</sup>

### تأثیر ادب پارسی در عرب

ادب پارسی از چند طریق در ادب عرب تأثیر مهمند نمود:

- ۱- بسیاری از ایرانیان که بدین اسلام درآمدند زبان تازی را فراگرفتند و به اندازه‌ای در این زبان مهارت یافتند که به سروden شعر عربی پرداختند از مشاهیر این طبقه زیاد اعجم و فرزندان یسار نسائی و موسی شهوات و سائب بن فروخ آذر بایجانی و وضاح یمن و دیگران می‌باشند که مجلی از شرح حال آنانرا قبلاً بیان کردیم. این اشخاص چون میان قوم خود پرورش یافته و به‌ماهیه ادب پارسی تمتع یافته بودند، ادب پارسی را در قالب عربی ریخته اشعار نفر و دلکش سروden. این اشعار اگرچه از نظر ترکیب و لفظ و وزن عربی بود، لیکن از ادب پارسی سرچشمه گرفته و دارای روح ایرانی و نیروی ایران پرستی بود. بسیاری از عربان که در ایران یا عراق زیسته و با ایرانیان آمیزش پیدا کرده بودند، تمدن و عظمت ایران در آنها تأثیر کرده مشاهدات خود را به‌شعر می‌آوردند. طبیعی است که محیط مسکونی در آنها تأثیر مهمند داشته که اثر آن در شعر و فکر و خیال آنها کاملاً آشکار می‌باشد. <sup>۷۶</sup>

### ۲- تأثیر ادب پارسی از زاه لغت

ادب پارسی از راه لغت تأثیر فراوانی در زبان عرب کرد، بعضی از اعراب هنگامی که صحراء را ترک‌گفته شهرنشین شدند و با فتح ایران و روم عظمت تمدن و فرهنگ و قواعد و نظمات سیاسی و اجتماعی آن دوکشور را دیدند ناگزیر شدند که از جهان متمن، لغات و الفاظی اقتباس کنند. زیرا در برابر چیزهایی که می‌دیدند و یا می‌شنیدند هیچگونه لغتی در زبان خویش نمی‌یافتند. لغت در

۷۵- مجله مهر سال سوم ص ۶۶-۶۷.

۷۶- فجر اسلام ص ۱۱۶.

زبان پارسی منبع بسیار مهمی برای اعراب بود و آنچه را که میخواستند از لغت پارسی اخذ و نقل میکردند. ابو بکر محمد صولی از دانشمندان لغت مینویسد: «علی بن صباح چنین گوید که از حسن بن رجاء شنیدم مردی ایرانی با عربی در حضور یحیی بن خالد برمکی مباحثه و مناظره نمود، ایرانی گفت: ما به شما ملت عرب هیچ وقت احتیاج پیدا نکردیم و چیزی از شما اقتباس نکردیم، چون دولت شما بر روی کار آمد شما از ما بی نیاز نشدید بهمه چیز ما احتیاج داشته و دارید خوراک و پوشک و دیوان و امثال اینها را یا عیناً از ما ربوده استعمال کردید، یا اندک تغییری بدان داده بخود نسبت دادید مانند اسفیداج<sup>۷۷</sup> و سکباج<sup>۷۸</sup> و دوغباج<sup>۷۹</sup> و سکبجین و جلاب و روزنامع و اسکدار<sup>۸۰</sup> وغیره ، شخص عرب از جواب ایرانی درمانده هیچ نگفت، یحیی بن خالد به آن مرد تازی گفت بگو شما صبر کنید که ما هزار بعد از هزار سال ، حکومت و پادشاهی کنیم آنگاه بشما احتیاج نخواهیم داشت.<sup>۸۱</sup> »

جاحظ بصری می نویسد: «آیا نمی بینید هنگامی که میان مردم مدینه گروهی از ایرانیان زندگانی کردند بعض الفاظ فارسی شیوع و غلبه یافت، بطوریکه از همان وقت تاکنون بطیخ را (خربزه) و مسحة را بال (بیل) به لفظ پارسی استعمال میکنند. مردم بصره چهارراه را (مربعه) میگویند، اهل کوفه همان چهارراه را (چهارسو) می گویند و چهارسو فارسی می باشد، سوق را وازار (بازار) و قشاء را (خیار) میگویند که فارسی است.»<sup>۸۲</sup> در اینجا یادآور می شویم که الفاظ فارسی از دیر باز میان عربان شایع شده بود منتهی بسیار کم و اغلب آنها اصطلاحات تجاری بود. در عصر عباسیان که در

۷۷- سفید آب .

۷۸- آش مخلوط با سرکه .

۷۹- آش ماست .

۸۰- چاپار .

۸۱- ادب الکتاب صولی ص ۱۹۳ .

۸۲- البيان والتبيين ج اول ص ۱۰۷

شُؤون امپراطوری اسلامی تحول و ترقی زیادی پدید آمد، اخذ و اقتباس لغت از پارسی به عربی فزونی یافت.<sup>۸۳</sup> شاهنشاهی باعظم ساسانی که بیش از چهارصد سال برقرار بود، از خود علم و ادب و آثار گرانبهائی باقی گذاشت.

اردشیر با بکان و شاپور اول و خسرو انوشیروان، از پادشاهانی بودند که به علم و دانش توجه خاصی داشتند و به ترجمة آثار هندوان و رومیان و یونان پرداختند. عصر بنی عباس در حقیقت دوره تجدید عظمت ساسانیان بشمار می‌آمد و بیشتر علوم و آدابی که در این عصر انتشار پیدا کرد از سلسله ساسانی رسیده بود.<sup>۸۴</sup> و بنیادی صدر صد ایرانی داشت.

### ۳- تأثیر ادب پارسی از راه ترسل و انشاء

در او اخر دوره بنی امیه، در فن انشاء و ترسل، سبکی بدیع و جدید بوجود آمد که بنام (عبدالحمید کاتب) معروف و مشهور شد. عبدالحمید بن یحیی استاد مسلم ترسل بود، بلاغت و فصاحت و قدرت قلمی او ضرب المثل بوده است، بطوریکه میگویند:

«فتحت (یا بدأت) الرسائل بعبدالحميد و ختمت بابن-العميد.»<sup>۸۵</sup> عبدالحمید ایرانی و از مردم شهر انبار<sup>۸۶</sup> نزدیک فرات و دبیر مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی بود و فن ترسل را از سالم بنده هشام بن عبدالمالک آموخته بود. این خلکان در باره او مینویسد: «درفن نویسنده و هرفنی از علوم و فنون امام و پیشوای خاص و عام بود، روش اورا تقليید کرده فن ترسل را از او آموختند. او

<sup>۸۳</sup>- برای اطلاع بیشتر از لغات فارسی که مورد استعمال عربان قرار گرفته است، به کتاب فقه اللغة ظالبی نیشابوری و المزهر جلال الدین سیوطی والمخصوص ابن سیده مراجعه شود.

<sup>۸۴</sup>- ضحی الاسلام چ اول ص ۱۸۴.

<sup>۸۵</sup>- تاریخ ادبیات همانی ص ۳۱۷.

<sup>۸۶</sup>- شهر انبار از بناهای شاپور ذو الکتف و نام اصلی آن فیروزشایر بوده است، به معجم البلدان یاقوت مراجعه شود.

نخستین کسی بود که مراحلات را مفصل نمود و حمد خدای را در هر فصلی از نامه خود ذکر میکرد. مردم بعد از او حمد را در نامه‌های خود متداول کردند.»<sup>۸۷</sup>

احمد شریشی در شرح مقامات می‌نویسد: «عبدالحمید کاتب نخستین کسی بود که غنچه‌های بلاغت را شکفت، طریق ترسل را آسان و شعر را از قید تکلف آزاد کرد.» احمد امین می‌نویسد: «دلیل روشنی بر تأثیر ادب پارسی در ادب عرب وجود دارد و آن عبارت از روایت ابی هلال عسکری در کتاب دیوان المعنی است که می‌گوید: «هر که بلاغت را بیک زبان آموخته و بعد زبان دیگری بیاموزد می‌تواند همان علم را به زبان تازه بکار برد. عبدالحمید نویسنده مشهور، اصول علم انشاء را که تدوین نموده بود از پارسی به عربی نقل کرد، دلیل دیگری هم وجود دارد و آن عبارت از شباهت سخن پارسی به خطابه عرب می‌باشد اگرچه سخن پارسی از سخن تازی بهتر و نغز تر می‌باشد.»<sup>۸۸</sup> باز همین نویسنده (احمد امین) اضافه می‌کند:

فلعلک تقریبی فی هذا ان الادب الفارسي صبغ الادب العربي  
صيغة جديدة وربما كان أدق من ذلك ان تقول انها (تفاعلا).<sup>۸۹</sup>  
يعنى شايد شما هم معتقد شده ايد که ادب پارسی ادب عرب را  
به رنگ خود درآورده صورت توينی به آن داده است، یا اينکه میتوان  
گفت يکی در دیگری تأثیر کرده است.

#### ۴- تأثیر داستانهای ملی و امثال و حکم پارسی در عرب

ایرانیان در نشر فضائل و تهذیب اخلاق مسلمانان تأثیر مهمی داشتند. در اینجا متذکر می‌شویم که اخلاق اسلامی تحت سه عامل قرار گرفته بود: اول مبادی دین و آیات قرآن و احادیث، دوم فلسفه یونان مشتمل بر نظریات اخلاقی افلاطون و ارسطو که در

. ۸۷- تاریخ ابن خلکان ج اول ص ۴۳۵.

. ۸۸- فجر الاسلام ص ۱۲۳.

. ۸۹- همان مأخذ ص ۱۲۳.

زمان عباسیان از زبان یونانی به عربی ترجمه شده بود. سوم افسانه‌ها و داستانهای کوچک متنضم شرح حال خسروان و پادشاهان ایران و تاریخ حکما و وزرا که این عامل بیش از عامل دوم در اخلاق و اطوار و رفتار عرب مؤثر واقع شد و سبب آن بود که سخنان کوتاه و پرمایه، با ذوق و فهم عرب بیشتر تناسب داشت، تا بحث در مسائل علمی و اخلاقی دقیق و مفصل که لازمه اش کنجدکاوی در فلسفه یونان و افکار فیلسوفان آن سامان بود. چنانکه نظر بن حارث بن کلدۀ ثقفی،<sup>۹۰</sup> که در دانشگاه جندیشاپور خوزستان تحصیل کرده و آشنا به تاریخ باستانی ایران و معاصر پیغمبر اسلام بود، داستانها و قصص قرآن را به باد تمیز و استمیز میگرفت و بدون اندکی تردید می‌گفت: داستان رستم و اسفندیار ایرانیان از لحاظ آموزندگی و جنبه سرگرمی و تفریحی از این قصص بهتر است. چون ممکن بود این سخن وی باعث انحراف و گمراهی مسلمانان شود، حضرت محمد (ص) این گناه وی را نبخشود و هنگامی که نظر در جنگ بدر که نخستین فتح نمایان مسلمانان بر ضد کفار قریش بشمار است اسیر شد به فرمان او به قتل رسید.<sup>۹۱</sup> این مطلب می‌رساند تاچه اندازه داستانها و قصص باستانی ایران در میان تازیان رونق و رواج داشته و شدت آن به اندازه‌ای بوده است که امکان انحراف مسلمانان را از دستور پیغمبر می‌داده است. حسن بصری که اصلاً ایرانی بود (از او در شماره‌های پیش‌مجله یاد کرده‌ایم) بسیاری از سخنان حکمت آمیز ایران را نقل کرد. این مقطع دانشمند بزرگ وارجمند ایرانی، با ترجمه کتاب‌ها و داستانهای ملی ایران از پهلوی به عربی و تألیف کتاب‌هایی چون ادب‌الکبیر و ادب‌الصفیر و غیره در انتشار مبادی و معتقدات ایرانیان در میان تازیان خدمتی بسیار کرد.<sup>۹۲</sup> در اینجا پیشنهادی شود که روزی

۹۰- علامه مرحوم محمد قزوینی، نظر را پسر حارث بن کلدۀ ثقفی نمی‌داند بلکه او را پسر حارث بن علقمۀ بن کلدۀ می‌داند که شخص دیگری از معاصرین پیغمبر اسلام بوده است. ر. ک. به طب اسلامی تأليف ادوارد برون ترجمه رجب‌نیا ذیل ص ۲۴ چاپ ۱۳۳۷ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۹۱- طب اسلامی ص ۲۴.

۹۲- فجر‌الاسلام ص ۱۱۸.

بعنوان بزرگداشت این دانشمند بزرگ تعیین گردد و از خدمات و خدمات معنوی او به ایرانیان و سایر ملل یاد شود. باشد تا خاطرۀ این برومند فرزند ایران در ذهن جوانان این مرز و بوم بیشتر نقش بنده و به ارزش فداکاریها و تلاش‌های میهن پرستانه او بیش از پیش بی بردۀ شود.

### ۵- تأثیر موسیقی ایران در عرب

عامل دیگری که در زندگانی عرب و حیات ادبی او کارگر بود موسیقی و طرب بود. اعراب نفمه‌های خود را از ایران اقتباس کردند و اشعار خود را بدان نواها سروندند. ابوالفرج اصفهانی مینویسد: «عبدالله بن زبیر چند تن بنا و معمار از ایران برای ترمیم خانه کعبه که در زمان او خراب شده بود به مکه خواست، استادان ایرانی در ضمن کار چنانکه عادت مرسوم بناهای ایرانی است زمزمه میکردند، یک تن ازموالی موسوم به سعید بن مسجع که ذاتاً شخص باهوشی بود آواز آنها را شنید و اورا بسیار خوش آمد و به عربی نقل کرد. گویند خواجه ابن مسجع آواز تازه او را شنید و پرسید این آواز را از که آموختی؟ او پاسخ داد از ایرانیان شنیده به عربی نقل کردم خواجه اورا بسیار تحسین کرد و برای تشویق آزادش ساخت.»<sup>۹۳</sup>

عبدالله بن سریح شاگرد ابن مسجع، نزد او آوازهای ایرانی فرا گرفت. نشیط فارسی نیز از موسیقی دانان ماهری بود که سرودهای ایرانی می‌خواند و در زمان عبدالملک مروان بسال ۸۰ هجری در گذشت.<sup>۹۴</sup>

گذشته از اینها مسلم بن محرز و یونس بن سلیمان بن کرد بن شهریار معروف به (یونس کاتب) و سائب خائر از موسیقی دانان معروفی بوده‌اند که در زمان خود شهرت زیادی داشتند. موسیقی و آواز در عصر عباسیان رواجی بسزا یافت و ابراهمیم موصلى و فرزندش اسحاق از موسیقی دانان معروف هارون الرشید بشمار

۹۳- الاغانی ابوالفرج ج ۳ ص ۸۳ آواز ایرانی ابن مسجع به عربی اینطور آغاز می‌شود. «الم على طلل عفا متقدم» . . . . الخ فجر الاسلام ص ۱۲۰ .

۹۴- اغانی ج ۱۱ ص ۶۹ .

می آمدند. ابراهیم کنیزان زیبا را آواز و موسیقی تعلیم میداد و آنان را به بهای گزارفی می فروخت، چنانکه هارون ازاو کنیزی به سی و شش هزار دینار خرید. ابونواس اهوازی و بشار بن برد طخارستانی، در ساختن مضامین بدیع و تصانیف دلکش و دلرباشیرت فراوانی داشتند و آوازهای جدید و دلپسندی به کنیزان تعلیم میدادند. بی مناسبت نیست که در اینجا ابیاتی از بشار بن برد شاعر نابینای ایرانی در وصف کنیزهای زیبا روی نقل کنیم. او می گوید:

هجان علیها حمرة بیاضها – تروق بہ العینین والحسن احمر<sup>۹۵</sup>  
 یعنی کنیزان هجین سپیدرو که سرخی بر رخساره آنها نمایان است، چشم ان را خیره می کنند زیرا جمال و زیبائی در رنگ سرخ است. و در باره کنیز سیاه مورد علاقه خود می گوید :

و غادة سوداء بر اقمها      کالماء طیب و فی لین  
 کانها صیفت لمن نالها      من عنبر کالمشك معجون.<sup>۹۶</sup>

یعنی دوشیزه سیاه و برآق از حیث خوبی و نرمی چون آبرو وان است، کسی که اورا بدست آورده عنبری می یابد که به مشک آمیخته باشد.

وابونواس در وصف معشوقه خود می گوید :  
 للحسن فی وجناتة بدع      ما ان یمل الدرس قاریها  
 یعنی در صورت او از زیبائی بداعی وجود دارد که خواننده آنها از تلقی درس حسن ملول و خسته نمی شود.

## ۶- هنر و فنون ایرانیان در خدمت تازیان

ایرانیان از دیر باز مردمی صاحب هنر و دارای صنعت و پیشه بوده اند. نقاشی و معماری و حجاری و پارچه بافی و قالی بافی و اسلحه سازی وغیره در ایران معمول بوده است. باسلط عرب بر ایران و پاشیده شدن شاهنشاهی با عظمت ساسانی، اگرچه ایرانیان سیاست

۹۵- اغانی ج ۱۷ ص ۱۱ .

۹۶- همان مأخذ ج ۳ ص ۴۶ .

و آقائی خود را ظاهرا از دست دادند ولی هوش و ذکاوت و قریحه و ذوق فطری آنها باقی و پایدار ماند. اعراب بنا به خوی بدوفی و بیابانگردی توجهی به صنایع و حرف نداشتند و پرداختن به این کارها را دونشان و مقام خود می‌دانستند و این نوع کارها را به موالي واگذار می‌کردند. در حقیقت سده اول اسلامی را دوره تنزل صنعتی و هنری ایران باید شمرد. بتدریج که اعراب دست از بیابانگردی کشیدند و به شهرنشینی گرائیدند، برای تأمین نیازمندیها و لوازم مورد احتیاج خود به موالي متوصل شدند و از آنها مدد خواستند. در عصر خلفای راشدین و امویان با وجود انحطاط هنر و صنعت در ایران باز از بقاپایی عصر ساسانیان ، صنعتگران و هنرمندانی در ایران وجود داشتند و شهرها و نواحی مختلف ایران مراکز صنایع گوناگون بود. اینک چند نمونه از صنایع مهم ایرانیان را در آن دوره ذکر می‌کنیم :

### ۱- صنعت بافتگی

در دوره‌ای که عصر انحطاط صنعت و تمدن بود، ایرانیان به بافتن قالی و پارچه‌های نفیس می‌پرداختند چنانکه از شیز پارچه کتان و از فسا پارچه‌های پرنقش و نگار و جامه‌های پشمی و پرده‌های نقاشی و لباس خلفا و رجال دولت، از دشتستان پشتی و پرده ، از اصفهان پارچه‌های حریر دوزی و از نیشاپور و مازندران ابریشم و عبا‌های ابریشمی ، از بخارا قالی و قالیچه مخصوص نماز و از کرمان طیلسان عالی ،<sup>۹۷</sup> از قومس (سمنان و دامغان) دستمالهای سفید پرنقش و نگار، از گرگان و شوشتر روسی ابریشمی (مقنעה) از ری پارچه و از قزوین جوراب و کیسه به دمشق و بغداد و سایر نقاط مهم اسلامی حمل می‌شد.<sup>۹۸</sup> پارچه‌ها و جامه‌های فاخر ایرانیان

۹۷- طیلسان نوعی پوستین و یارداری سبز رنگ بود که در ایران بزرگان بردوش می‌گرفتند .

۹۸- تاریخ عرب فیلیپ حتی ج ۱ ص ۴۳۹ و تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۵ ص ۴۹ .

از زمان معاویه ببعد، زینت افزای پیکر عرب شد و نخستین کسی که لباسهای نفیس ایرانی به تن کرد معاویه بود. خلفای اموی اغلب دنبال عیش و عشرت و تجملات سلطنتی بودند از این رو لباس خشن عربی را ترک گفته و جامه‌های فاخر ایرانی به تن کردند و سعی داشتند که خوراک و پوشش و زیورهای ملوکانه برای خود فراهم آورند و در هر کاری تقلید از ایرانیان و پادشاهان آنها می‌کردند.<sup>۹۹</sup>

## ۲- صنعت کاغذ سازی

در دوره اموی کتابت پرروی پوست معمول بود و رواج داشت و دفاتر دولتی مجموعه‌ای از لفافهای پوست بود. در دوره عباسی صنعت کاغذسازی در شهرهای اسلامی رواج گرفت و بدستور فضل بن یحیی برمکی کاغذ بجای پوست در دیوانها و دفاتر دولتی مورد استفاده واقع شد.<sup>۱۰۰</sup> صنعت کاغذ سازی از دیر باز در چین رواج داشت و از آنجا این صنعت به سمرقند آورد شد و کارخانه‌های هم در ماوراءالنهر بنا گردید و کاغذ ساخت سمرقند مشهور بود و بهمهٔ جهان صادر می‌شد.<sup>۱۰۱</sup> چون در عصر عباسیان پوست نازک برای نوشتن مراسلات و دیوانها کمیاب شد، فضل بن یحیی برمکی که این صنعت را در خراسان در زمان حکومت خود دیده بود، دستور داد تا عده‌ای از صنعتگران کاغذ را با کارخانه‌هایشان به بغداد و شام انتقال دادند و این صنعت را در آن نقاط رواج داد.<sup>۱۰۲</sup>

## ۳- معماری .

قبلاً یادآور شدیم که عبدالله بن زبیر برای تعمیر و مرمت

۹۹- تاریخ ادبیات استاد همایی ص ۳۵۰-۳۵۱.

۱۰۰- تاریخ ایران اکرم بهرامی ص ۲۶۸ نقل از تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان .

۱۰۱- تاریخ عرب فیلیپ حتی ج ۱ ص ۴۴۰ و افغانستان بعد از اسلام پوهاند عبدالحق حبیبی ص ۴۷۳ .

۱۰۲- تاریخ ایران - اکرم بهرامی ص ۲۶۹ .

خانه کعبه عده‌ای استاد و معمار ایرانی بکار گمارده بود و بوسیله همین افراد بود که سعید بن مسجح به نواهی ایرانی آشنا شد. نیز بعض روایات حکایت دارد که معاویه برای ساختن قصر خود از عده‌ای بنا و کارگر ایرانی استفاده کرد.<sup>۱۰۳</sup> ابن اثیر در ضمن وقایع سال هفده هجری شرح بنای کوفه را نوشت و یک تن بنای ایرانی بنام روزبه را نام می‌برد که در ساختن قصر کوفه مباشرت داشته است.<sup>۱۰۴</sup>

طبیری می‌نویسد: «برای ساختن شهر ب福德اد، عباسیان از ایران و سوریه معمار و کارگر آوردند.<sup>۱۰۵</sup> گچ‌بریهای دوره اسلامی از گچ‌بریهای عصر ساسانی مایه گرفته و نقاشیهای دیوار قصر سامرا (سامره) نفوذ فوق العاده صنعت و هنر دوره ساسانی و ایران پیش از اسلام را در صنعت و هنر عصر اسلامی کاملاً آشکار می‌کند.<sup>۱۰۶</sup>

#### ۴- استفاده از تجاوب ایرانیان در امور پستی و چاپار

ایرانیان نخستین ملتی هستند که مخترع پست و چاپار بشمار می‌روند. پروفسور بنویست Benveniste فرانسوی می‌نویسد: «هخامنشیان برای اینکه بتوانند با تمام ادارات ایالتی به سهولت رابطه داشته باشند و اطلاعات را زود دریافت کنند، پیکرهای سریعی ایجاد کرده بودند که موره تحسین یونانیها واقع شده بود. در نقاط معینی در تمام جاده‌های بزرگ، وسایل مخصوصی فراهم کرده بودند تا پیک شاهی با چاپار بتواند بدون توقف به مقصد برسد. در حقیقت هخامنشیان مخترع پست و چاپار

- ۱۰۳- اغانی چ ۳ ص ۸۱.

- ۱۰۴- تاریخ ادبیات همانی ۳۵۲-۳۵۱ نقل از ابن اثیر.

- ۱۰۵- تاریخ ایران - اکرم بهرامی ص ۲۶۸.

می باشند. این طریقه را ابتدا مصریها و بعد رومیها اقتباس کردند سپس در تمام مغرب زمین در طول قرن‌های متعددی معمول گردید.»<sup>۱۰۷</sup> در زمان خلافت عمر دوم (۹۹-۱۰۲ ه) اعراب به کمک سلیمان بن ابوالسری ایرانی، در خراسان و ماوراءالنهر پست دایر کردند، سلیمان خراسانی بود و پس از قبول دین اسلام مولای قبیله عوف شد.<sup>۱۰۸</sup>

**فرانکو-کاتالانه مدرسه فیضیه قسم**  
دیواشتیج دهقان بنجیکت (ماوراءالنهر) در نامه‌ای که به حاکم خراسان و ماوراءالنهر در زمان عمر دوم نوشته است از این مؤسسه پستی یاد می‌کند. این نامه که بر روی پوست نوشته شده در میان اسناد سعدی دژکوه مغ در سال ۱۹۳۴ میلادی در تاجیکستان کشف گردیده است.<sup>۱۰۹</sup> چاپار دولتی که برید نامیده میشد در دوران خلافت امویان اهمیت فراوان داشت، زیرا ارتباط میان دمشق مرکز خلافت را با ایالات دوردست بخوبی تأمین می‌کرد. در دوره عباسیان سازمان پستی و چاپار اهمیت خاصی یافت و در میان مشاغل، شغل صاحب برید (رئیس چاپارخانه) فوق العاده مهم بود. زیرا وظیفه او تنها سازمان دادن به پست دولتی نبود، بلکه اطلاعات محترمانه‌ای از امور داخلی ایالات و رفتار حکام و امراء و مأمورین دولتی به دربار خلفاً می‌داد.<sup>۱۱۰</sup> همین امر سبب می‌شد که حکام نواحی از صاحبان برید که مراقب اعمال ایشان بودند بیم داشته باشند و متوجه رفتار خود باشند.

۱۰۷ - تمدن ایرانی ترجمه عیسی بهنام ص ۶۴-۶۵

۱۰۸ - تاریخ ایران، بهرامی ص ۲۵۴.

۱۰۹ - تاریخ ایران پتروشفسکی و دیگران ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۱۸۸.

۱۱۰ - تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۲۳۶.

## ۵- فنون جنگ و ساختن اسباب و لوازم آن

ایرانیان در ساختن اسباب و آلات رزم ، مانند شمشیر و خنجر و زره و سپر و کمان و منجنيق مهارت کامل داشتند . اعراب دارای سلاح ساده مانند شمشیر و نیزه و کمان و سپر بودند و از تدبیر جنگی و فن تعبیه سپاه بی اطلاع بودند . اعراب حیله های جنگی و طرز استعمال ادوات قلعه گیری چون منجنيق و کبش و دبابه را از ایرانیان فرا گرفتند . تدبیر سلمان فارسی در جنگ احزاب (سال پنجم هجری) و کندن خندقی بدور شهر مدینه او لین تدبیر جنگی بود که بوسیله سلمان فارسی به اعراب تعلیم داده شد . و نیز بنا به روایات تاریخی استعمال منجنيق نخستین بار در موقع حصار طائف بوسیله سلمان آموخته شد .<sup>۱۱۱</sup>

## ۶- صنعت نقاشی

نقاشی در میان مسلمانان پیشرفت زیادی نکرد و سبب آن بود که مقررات اسلامی آنرا منع کرده است ، فقط در زمان امویان و عباسیان نقاشان مسلمان از نقاشیهای روم و ایران تقلید کردند .<sup>۱۱۲</sup>

## ۷- رواج مسکوکات ایرانی در میان اعراب

اعراب پیش از اسلام با مسکوکات رومی و ایرانی معامله می کردند و چون بر متصرفات اسلامی افزوده شد ، ضرب سکه رواج پیدا کرد . معاویه سکه ای مطابق دینار های فارسی زد و اسم خودش را هم یک طرف آن نوشت . مقریزی می نویسد :

۱۱۱- تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۱۷۴ متن عربی و برای توضیح بیشتر به قسمت (منضمات) مقاله مراجعه شود .

۱۱۲- همان مأخذ ج ۵ ص ۲۹ ترجمه فارسی .

عمر بن خطاب در سال ۱۸ هجری نخستین کسی بود که بعداز اسلام بسبک ساسانیان سکه زد منتهی در بعضی (الحمد لله محمد رسول الله) و در برخی (لا اله الا هو) و در پاره‌ای اسم خود را نیز علاوه کرد.<sup>۱۱۳</sup> دمیری میگوید: «که رأس البغل سکه‌ای برای عمر زد که شبیه سکه های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران برآن بود که روی تخت نشسته است و زیر تخت پادشاه ، این عبارت فارسی نگاشته شده بود (نوش خور).»<sup>۱۱۴</sup>

سکه دیگری نیز موجود است که زمان معاویه بشکل دینار ایرانی تهیه شده و نام معاویه روی آن نقش است .<sup>۱۱۵</sup>

هرچند در زمان خلفای راشدین و قسمتی از عصر بنی امية جسته جسته سکه‌هایی زده شده ولی معاملات رسمی با نقوداً ایرانی و رومی بود و عراق و خراسان و طبرستان و یزد در آن تاریخ از ضرائبخانه‌های مهم بوده‌اند و مسلمانان از زمان عبدالملک مروان که مسکوکات تازه اسلامی را ایجاد کرد و سکه های ایرانی و رومی را از رواج بینداخت ، برای ضرب نقود اسلامی باز محتاج ایرانیان بودند .<sup>۱۱۶</sup> جرجی زیدان می‌نویسد : « جودت پاشا می‌گوید : سکه هایی را دیده‌ام که در زمان خلفای راشدین به امر والیان و حکام اسلامی زده شده و قدیمی ترین آن را در سال ۲۸ ه در قصبه هرتک (مازندران) سکه زده‌اند و دورادور آن سکه نوشته‌اند بسم الله ربی و همچنین سکه دیگری را با همین اوصاف دیده بوده که تاریخ ضرب آن ۳۸ هجری است و سکه سومی را که جودت پاشا خود دیده در سال ۶۱ هجری در یزد ضرب کرده‌اند و

. ۱۱۳ - تاریخ ادبیات همائی ص ۳۵۴-۳۵۵ .

. ۱۱۴ - تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۳۲ .

. ۱۱۵ - همان مأخذ ج ۱ ص ۱۳۲ .

. ۱۱۶ - تاریخ ادبیات همائی ص ۳۵۴-۳۵۵ .

به خط پهلوی اطراف آن نوشته بودند عبدالله بن زبیر امیر - المؤمنین<sup>۱۱۷</sup> ضمناً اضافه می‌شود که خلفاً باز هم در ضرب سکه‌های خود همان عیار و اصولی که در زمان ساسانیان معمول بود بکار برداشت و عجیب‌تر آنکه نقش آتشدان و دو پاسبان دو طرف آنرا نیز تقلید کردند و متوجه نبودند که این نقش شعار دینی مذهب زرده است و سرمدی بودن آتش است. در زمان عبدالملک بن مروان با اینکه نقش آتشدان و پاسبانها محو شد ، باز از نظر وضع ظاهر سکه‌ها شباهت زیادی با سکه‌های دوره ساسانی داشت و بعضی از حکمرانان تازی در نواحی مختلف ایران سکه‌هایی زده‌اند که هم خط پهلوی روی آن هست و هم خط کوفی.<sup>۱۱۸</sup> در طبرستان تا چند قرن بعد علاوه بر اسپهبدان و امرای محلی حتی عمال خلفاً نیز به خط و زبان پهلوی سکه می‌زدند ، حتی گاهی کتیبه‌هایی نیز به زبان پهلوی در این ناحیه دیده شده است .

چنانکه از شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۴۷ هجری) کتیبه‌ای به زبان پهلوی دیده می‌شود که در بنای گنبد قابوس قرار داده شده است . همچنین بر بالای برجی در لاجیم سوادکوه پرس قبر ابوالفوارس شهریار بن عباس شهریار ، آخرین پادشاه باوندی کتیبه‌ای بهمین زبان باقی است که تاریخ ۱۳۴ هجری دارد.<sup>۱۱۹</sup>

## ۸- نقش ایرانیان در تنظیم دیوانهای اسلامی

در صدر اسلام مسلمانان چون دارای درآمد و ثروت زیادی نبودند احتیاجی به تنظیم و ترتیب دفترهای مالی نداشتند . در

۱۱۷- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۳۲ .

۱۱۸- تاریخ تمدن ایران ساسانی ، تألیف مرحوم سعید نفیسی ج ۱ ص ۲۴۵ چاپ دانشگاه تهران .

۱۱۹- تاریخ اجتماعی ایران تألیف مرحوم سعید نفیسی ص ۱۴۶-۱۴۷ .

روزگار رسول اکرم آنچه که بابت غنائم و صدقات بدست می‌آمد با نظر آن حضرت میان نیازمندان تقسیم می‌شد . عصر عمر که با فتوحات اسلامی همراه بود و کشورهای تازه‌ای ضمیمه متصرفات عرب شد طبعاً درآمد زیادی بدست آمد و بیت‌المال از راه غنائم و فروش اسیران واز محل جزیه و خراج و سایر مالیات‌هائی که وضع شده بود اهمیت و اعتبار فوق العاده‌ای پیدا کرد . معروف است ابوهریره که به حکومت بحرین منصوب شده بود ، به تنها‌ی پانصد هزار درهم بابت سهم بیت‌المال به عمر تقدیم داشت .

درآمد بیت‌المال بعدی افزایش یافت که عمر به وحشت افتاد و در صدد وضع دیوانها و دفترهای مالی شد و هرچه اندیشه‌می‌کرد فکرش بجایی نمی‌رسید . در آن هنگام مرزبانی از مرزبانان ایران در مدینه بود ، چون عمر را در کار خود متغیر دید بدو گفت : شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان می‌نامیدند . کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان می‌شد واستثنائی در کار نبود . کسانیکه مستحق وظیفه و مستمری بودند ، مراتب و درجاتی داشتند که خللی روی نمی‌داد . عمر شرح و وصف دیوان را از او خواست ، مرزبان شرح داد و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان را برقرار ساخت و منشیان و دبیران مخصوصی برای تصدی دفترهای مالی گماشت .<sup>۱۲۰</sup>

دفترهای مالی هر محلی به زبان همان ناحیه نوشته می‌شد و اهالی همان محل متصدی این کار بودند ، چنانچه در مصر به قبطی و در شام به رومی و در عراق به فارسی نوشته می‌شد .<sup>۱۲۱</sup>

از زمان عبد‌الملک بن مروان به بعد بود که دفترهای اسلامی از زبانهای مختلف به عربی برگردانده شد .

۱۲۰ - تاریخ ادبیات ایران براون (ترجمه فارسی) ج ۱ ص ۳۰۴ والفارخی فی آداب السلطانیه ابن طقطقی ص ۷۴ چاپ مصر .

۱۲۱ - تاریخ ادبیات ایران استاد همایی ص ۳۵۸ .

بلاذری می‌نویسد : صالح منشی ( صالح بن عبدالرحمن ) پسر یکی از اسرای سیستان نزد زادان فرزند فرخ که از ایرانیان بود و سمت ریاست دفتر و حسابداری اداره درآمد سواد ( بین النهرین ) را داشت با تفاخر مدعی شد که می‌تواند حساب را کلا به عربی بنویسد . چون به حجاج ( والی عبدالمملک مروان در عراق ) خبر دادند ، حجاج حکم کرد چنین کند . مردان شاه فرزند زادان او را گفت : « همچنانکه ریشه زبان فارسی را بریدی خدا نسلت را در این عالم قطع کند ». <sup>۱۲۲</sup> زیرا یکصد هزار درهم به او دادند که بگوید . از عهده این کار بر نمی‌آید ولی نپذیرفت . در این هنگام عبدالمملک بدستیاری حجاج کوشش نمود نفوذ خارجی را اعم از ایرانی و بیزنطی که قوت گرفته بود قطع کند و غیر عرب را از ادارات دولتی خارج کند ، لیکن در این اقدام تا اندازه‌ای آنهم بطور موقت توفیق یافت . <sup>۱۲۳</sup> پاره‌ای از اصطلاحات مالی در سازمانهای اداری عرب وجود دارد که ریشه و اصل آن فارسی و حکایت از تأثیر عمیق اصطلاحات اداری ایرانیان در تشکیلات تازیان می‌کند . چنانکه اصطلاحات بانکداری چندی که یک مورد عادی آن کلمه ( چک ) است از زبان فارسی به زبانهای عربی راه یافت . <sup>۱۲۴</sup> هشام - بن عبدالمملک اموی دستورداد در زمان حیات خودش ، تاریخی فارسی از دوران ساسانی به عربی ترجمه کردند و آن را با صورت شاهان ساسانی و رنگهای کمیاب زینت دادند . در این کتاب فصولی راجع به روشهای سیاسی ساسانیان ، علوم آن زمان ایران و آثار معماری آن دوران وجود داشت . <sup>۱۲۵</sup> خلاصه اعراب بقدری به

. ۱۲۲ - فتوح البلدان بلاذری ص ۳۰۱-۳۰۰ .

۱۲۳ - تاریخ فرنگ شرق فن کرمن

A. Von, Kremer, Kultur geschichte d. Orients, I, 166-183 .

۱۲۴ - کتاب میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان ص ۱۰۱  
چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

۱۲۵ - همان مأخذ ص ۹۹ .

ایرانیان محتاج بودند که سلیمان بن عبدالمالک خلیفه اموی چنین گفت : « عجیبا ایرانیان هزار سال حکمفرمایی کردند و ساعتی به ما احتیاج پیدا نکردند و ما صد سال خلافت کردیم و یکساعت بی مساعدت آنها نتوانستیم زندگی کنیم . »<sup>۱۲۶</sup> ابو عبدالله محمد خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم تصریح می کند که الفاظ دیوان، طسوق ، دانق ، طسوج ، سفتحه ، کستنبزود ، از جمله کلمات فارسی است که داخل زبان عرب شده و در تشکیلات اداری مسلمانان مورد استفاده قرار گرفته است .<sup>۱۲۷</sup>

### منضمات

۱- آیا کتاب حماسی (رموز حمزه عم پیغمبر) داستان جنگهای حمزه خارجی است ؟

ناحیه سیستان از مدتها پیش جایگاه خوارج شده بود و در هر فرست که پیش می آمد در آن نقطه فتنه تازه‌ای بپا می کردند و گاه به خراسان نیز تاخت و تاز می نمودند ، چنانکه معن بن زائده شبیانی را در خانه‌اش کشتند . مأمون عباسی چون به خلافت رسید به حمزه نامه نوشت و او را به ترک طفیان و آشوب دعوت کرد . اما حمزه نپذیرفت و همچنان به عصیان و خودسری مشغول بود .<sup>۱۲۸</sup>

مرحوم ملک الشعراه بهار در کتاب سبک شناسی درباره قیام حمزه چنین می نویسد : « باید دانست که ظهور خارجیان سیستان به ریاست حمزه بن آذرک که مردی ایرانی است مقدمه حرکت و جنبش سیاسی نژاد ایرانی بر ضد نژاد عرب است . »<sup>۱۲۹</sup> باز در جای

۱۲۶- تاریخ ایران عبدالله رازی ص ۱۳۷ چاپ دوم .

۱۲۷- برای توضیح بیشتر رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران استاد همایی ص ۳۵۹ .

۱۲۸- تاریخ ایران - ذرین کوب ص ۵۴۱ .

۱۲۹- سبک شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۲۳۲ چاپ دوم .

دیگر همین کتاب می‌نویسد: «در تاریخ سیستان سندی موجود است که ما را بوجود کتاب بزرگ حمامی که به اغلب احتمالات باستی به فارسی بوده باشد دلالت می‌نماید. این سند در صفحه ۱۷۰ تاریخ سیستان در ضمن شرح حال حمزه بن عبدالله الشاری الغارجی (قدیمترین ایرانی که بنام دین بر هارون الرشید قویترین خلیفه اسلامی خروج کرد و سرکردگی خارجیان سیستان و مکران و سند و خراسان را بدست آورد و سالها با ولات خراسان در جنگ و جدال بود). آمده می‌نویسد، که بعد از مرگ هارون الرشید ۱۹۷ هـ حمزه پنج هزار سوار تفرقه کرد. پانصدگان به خراسان و سیستان و کرمان و پارس، گفتا مگذارید که این ظالمان بر ضعفا جور کنند... پس برفت و به سند و هند شد، تا سراندیب بشد.. و از لب دریا به چین و ماچین شد و به تركستان و روم رسید و از راه مکران به سیستان بازگشت و سپس گوید: «و قصه تمامی به مغازی حمزه گفته آید.» و این احوال اگر درست باشد ناگزیر کتاب (غازی حمزه) در زمان حمزه یا کمی پس از او بدست خوارج سیستان که بیشتر آنان ایرانی و فارسی زبان بوده‌اند نوشته شده است و بعيد نیست که مأخذ کتاب افسانه حمامی (رموز حمزه) که اکنون بنام داستان غزوات موهومی حمزه بن عبدالمطلب عم پیغمبر و مناسبات او با انشیروان شاهنشاه ساسانی است، داستان غزوات حمزه بن عبدالله (مسلمانان نام پدر مجوسی او را که آذرك بوده عبدالله نهاده‌اند.) باشد که ایرانیان غیر خارجی خواسته‌اند از آن استفاده کنند بجای حمزه خارجی و مناسبات او با پادشاهان سند و هند و غیره حمزه عم پیغمبر را ساخته و نصب کرده‌اند که ملايم با طبع عمومی مسلمانان قرار گيرد و شاید دستکاریهای دیگری هم در آن کرده باشند. ۱۳۰»

## ۲- بدگوئی شعوبیه از خطابه عرب .

اعراب به خطابه و بلاغت خود افتخار می‌کردند . شعوبیه در برابر می‌گفتند که : «خطابه تنها به عرب اختصاص ندارد بلکه در میان همه ملل نطق و بیان و خطابه بوده و هست .

زنگیان با بلاهت و کند فهمی که دارند به خطابه و بیان توجه دارند و بیشتر از شما سخن می‌گویند . بهترین مردم در فن خطابه و بیان ، ایرانیان هستند نه اعراب . زیرا علاوه بر سخنوری در علم بلاغت و شرح الفاظ غریب و حسن بیان دارای مؤلفاتی می‌باشند و هر که بخواهد اندازهٔ فضل و حسن بیان و کیفیت بلاغت و فصاحت و حکمت ایرانیان را بداند باید به کتاب (سیر الملوك یا خداینامه) مراجعه کند . اعراب هنگام نطق و خطابه با دست خود اشاره می‌کردند، و بوسیله دست مطالب خود را بیان می‌داشتند . بیشتر اوقات در موقع خطابه عصا یا گرز و یا تازیانه و یا کمان بدهست گرفته و به آن تظاهر می‌کردند ،<sup>۱۳۱</sup> یا بر عصا یا گرز تکیه داده نطق می‌کردند . غالب اوقات هم برای خطابه جامه مخصوصی می‌پوشیدند و عمame را طوری برس می‌گذاشتند که آمادگی آنان را برای سخن گفتن نشان می‌داد . شعوبیه عربان را استهزا می‌کردند و می‌گفتند : «میان سخن و چوب چه تناسی وجود دارد ؟ یا میان خطابه و کمان چه رابطه‌ای هست ؟ این اسباب ذهن شنووندگان را مشوب می‌کند و آنان را از توجه به خطابه و نطق باز می‌دارد و گذشته از اینکه سخن خطیب راشیرین نمی‌کند بلکه برعکس از تأثیر نطق او می‌کاهد . عصا در خور شتر بانان است که در دنبال شتر هی و هی های می‌کنند و خطیبی که چوب در دست می‌گیرد به چوپان و یا بدوى خشن بیشتر شباهت دارد تا

<sup>۱۳۱</sup>- این وسیله را اعم از عصا و شبه عصا (المخصره) می‌گفتند ضحی الاسلام ج ۱ ص ۶۸ .

به سخنور .<sup>۱۳۲</sup>

جاحظ در کتاب (البيان والتبيين) باب خاصی بنام (كتاب العصا) نگاشته و از این باب مقصودش مزایای عصا و رد شعوبیه بوده است. او در باره لزوم بکار بردن عصا احادیث زیادی نقل می‌کند و از جمله چنین می‌نویسد : و فی حدیث النبی صل الله تعالیٰ علیه وسلم انه جاء البقیع و معه مختصرة فجلس فنکت به الارض ثم رفع راسه فقال ما من نفس منفوسة الا و قد کسب مكانها من الجنة والنار و هو من حدیث ابی عبد الرحمن السلمی و مما يد لک على امتحانهم شان المختصرة .<sup>۱۳۳</sup> و بعد به معجزات عصای موسی اشاره می‌کند و می‌گوید : (وقد جمع الله موسی بن عمران نبی عصاه من البرهانات العظام والعلامات الجسام .<sup>۱۳۴</sup> .)

### ۳- اسلحه عرب از نظر شعوبیه .

شعوبیه از اسلحه اعراب انتقاد می‌کردند و نیزه های دراز میان پر و اسباب لخت بدون زین آنها را مسخره می‌نمودند و می‌گفتند : «اعراب در تنظیم و تنسيق سپاه بی اطلاع بودند و چپ را از راست نمی‌دانستند و میمنه را از میسره و قلب تشخیص نمی‌دادند و عراده و منجنيق نداشتند و همه اینها را از بركت وجود ایرانیان بدست آوردند .» احمد امین از قول مخالفان شعوبیه می‌نویسد : «این گفته دلیل بر اعتبار و مکانت اعراب است چه با وجودی که اسباب و آلات جنگی مناسب نداشتند بر نیروی مجهر و عظیم و با شکوه ایرانیان فائق آمدند .<sup>۱۳۵</sup> .»

. ۱۳۲- البيان والتبيين جاحظ بصری ج ۳ ص ۶ .

. ۱۳۳- البيان والتبيين ج ۳ ص ۴۹ چاپ اول .

. ۱۳۴- همان مأخذ ج ۳ ص ۵۷ .

. ۱۳۵- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۶۹ باید گفت سبب پیروزی اعراب بر ایرانیان مربوط به عوامل متعددی بود که بحث آن از حوصله این مقال خارج می‌باشد و خود گفتار مفصلی را بایسته است .